

مپاس نیاز اساس، بیرون از اندازه فکر و قیاس،
 و ستائش سراسر نیایش بادشاهی را که بقدرت قاهره کامله
 خود، عرصه ربع مسکون را باستلای بادشاهان ذوالاقتدار،
 شجاعت و معدلت شعار، که رجوع از کثرت بوحدت اند، از ۵
 اختلال لازمه کثرت رهائی بخشید. و ایشان را بوجود وزرای
 عالی مقدار و امرای نامدار که برای ساطع تیغ و تشنیع
 قاطع (۱) سبب امن و امان اند، مؤید گردانید. شکر این
 نعمت بیکران برهمگنان لازم و متحتم آمد. فَلَلهِ الْحَمْدُ
 عَلٰی ذٰلِکَ -

۱۰ والصلوات نامیات و تحیات زاکیات، نثار سرور کائنات
 و مفخر موجودات که از کل مخلوقات بخطاب - "لولاک
 لما خلقت الافلاک" - ممتاز، و از سائر انبیا و رسل بنوید
 - "وما ارسلناک الا رحمت للعالمین" - سر افراز است،
 باد - صلی الله علیه و سلم و علیٰ اخوانه من النبیین و آلہ
 الطاهرین الطیبین واصحابہ المهتدین من الصّٰدقین ۱۵
 والشهدا والصالحین .

اما بعد - باعث تحریر این سفینه آنکه، چون سلاله
 خاندان حشمت و اجلال، و نقاوه دودمان شوکت و اقبال،
 قطب فلک ابهت، [۲/۲] نیز آسمان عظمت، نوباوه گلستان

(۱) ب: برای ساطع و تیغ قاطع. و این صورت مرجع است.

(۱) سخاوت، هزبر بیشه شجاعت، که صیبت منحامدت (۲) و معدلت او در اطراف و اکناف عالم سایر است، و ذکر سخاوت و شجاعت او مثل نیتر اعظم در نصف النهار ظاهر و باهر- بیت :

ز ترخانان مثل او گوهری نیاورده بود آسمان دیگری ۵
 میرزای^۱ میرزا محمد صالح ترخان (سلمه
 الله تعالی) خلف الصمدق نواب معلی القاب قبله گاه الواصل
 الی رحمتہ (۳) میرزا عیسیٰ ترخان (م) (نور مرقدہ) باخلاق
 حمیدہ و اوصاف پسندیدہ آراستہ و باکتساب کمالات صوری
 و معنوی پیراستہ بودہ در حین حیات پدر بزرگوارش، حضرت ۱۰
 اعلیٰ خاقانی ظل سبحانی خلیفۃ الرحمانی صاحب قران ثانی (۵)-

رباعی :

شهنشاهی که مهرش ناگزیر است
 چو صیبت عدل او آفاق گیر است
 ۱۵ جهانداری که چشم روزگار است
 جهان را چار فصل از وی بهار است

(خلد الله تعالی ملکه) بالطف و اکرام بادشاهانه

(۱) ب : گلشن (۲) ب : تجاهدت (۳) ب : رحمة الله .

(۴) ب : اشاره ایست به میرزا محمد صالح ثانی و میرزا عیسیٰ ثانی (المتوفی ۱۰۶۲ هـ)

(۵) ب : اشاره ایست بظرف شاه جهان بادشاه هند .

و عنایت و مراحم خسروانه، بین الاقران سر بلند سلک امرا^۱
عظام انتظامش فرمود - رباعي :

بر افراخت شاهنشهي قدردان سر مهرزا صالح از فرقدان
بالطاف شاهانه اش سر فراخت میان گروهش سرفراز ساخت

- ۵ و بعد از رحلت نواب غفران پناه، بکمال عطوفت
و مرحمت شاهانه قائم مقامش کردند (۱) . و آن جوان بخت
دولت قرین به مسند حکومت و ایالت پدر نامور متمکن
گشته، ایل و الوس و سپاه و رعیت، بانعام عام خود بنواخت،
و اهل الله از سادات کرام و فضلاء عظام و فقرا و صلحا و گوشه
نشینان (۲) را بالتفات و اکرام راضی ساخت . و از روی^{۱۰}
قبیله پروری، میلی تمام و رغبتی مالا کلام بمطالعه احوال
اسلاف عالی نژاد خود داشت، تا حقیقت نسب هر یکی از
الوس و نسب عالی خود را معلوم فرماید، که بکدام یکی
از خوانین بلند مکان میرسد .

- بنا بر شفقت و مهربانی طریقه^{۱۵} مسلوکه [۱/۳] آبا
و اجداد کرام که باین سلسله فقرا دارند، مبذول فرموده (۳)
بنا بر این اقل العباد سید محمد (م) بن میر جلال الدین
حسینی الشیرازی، نامه نگارش فرمود که: کتاب "ترخان نامه"
را ارسال نماید! هر چند این خادم فقرا تفحص و تجسس نمود در

(۱) پ: کردالید (۲) ب: گوشه نشین (۳) ب: فرموده باقل
العباد سید ... الخ (م) ب: سید جمال بن میر ... الخ .

بلاد سند کتاب مذکور پیدا نشد هیچ کس (۱)، از آن نشان نداد. و امثال امر مطاع آن بزرگ بر خود لازم دید، لاجرم با وجود تعلق خاطر باموری که انتظام مهم این نشا (۲) را از آن ناچار است، رجوع کتب (۳) معتبره مثل - "طبری" - و "روضه الصفا" - و "ظفر نامه تیموری" - و "تاریخ ۵ همایونی" - و "اکبر نامه" - و "نگارستان" - و "تاریخ طاهری" - و "منتخب بی بدل یوسفی" - و "تاریخ گزیده" - و "مجمع الانساب" - و غیره نموده، آنچه مطلوب و مرغوب آن اقبال (۴) و اجلال دستگاه بود، انتخاب نموده شجره آن بزرگ نژاد تا حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام مرتب ۱۰ ساخت (۵). و بتسوید برخی از احوال اسلاف کرامش که بر سریر سلطنت و اریکه خلافت حکم رانی کردند، علمی سبیل الاجمال و الاقتصار پرداخت، و آن را مسمی به "ترخان نامه" گردانیده (۶). بالله التوفیق و علیه التکلان .

لفظ "ترخان" خطابست، و معنی آن در لغت بالفتح ۱۵ "خون ریز" و در اصطلاح "مطلق العنان" هر چه خواهد بکند و از خدمت معاف باشد، و تانئه پشت هر گناه که از آنها صادر شود بیخشند. خسرو چنگیز خان جمعی را ترخان ساخت، از آنجمله که مشهور اند دو پسر کوربان که

(۱) ب: و هیچکس (۲) ب: لشه را (۳) ب: بکتب (۴) ب: آن اجلال دستگاه (۵) ب: ساخته (۶) ب: گردانید .

خبري (۱) لشکر اذبک خان (۲) به چنگیز خان رسانیده بودند .
و قوم ترخان در ماورا النهر و خراسان از نسل آن دو کودک
اند .

و گروهی از اعظم السلاطین حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورگان باین خطاب مستطاب سرفرازی یافتند - منجمله
آن، قبيله امیر ایکو تمر از نژاد ارغون خان بن ابقا خان بن ۵
هلاکو خان (۳) بن تولی خان بن چنگیز خان است .
در "ظفر نامه تیموری" مسطور است که چون امیر ایکو تمر
در جنگ تقتمش خان، جان نثار شد [۲/۳] حضرت صاحبقران
تمام قبيله او را که در آن موقف (۴) هولناکی ثبات
قدم ورزیده بودند بخطاب "ترخان" سرفراز ساختند و ترخان ۱۰
که در ولایت سند و قندهار حکومت نمودند از نسل امیر
ایکو تمر اند (۵) .

(۱) ب : خبر (۲) ب : آونگخان (۳) نسخه ب : نام هولاکو خان ندارد
(۴) ب : در آن مرکب (۵) بعد از دیباچه، از ورق [۱/۴] تا ورق
[۱/۳۱] ترخان نامه، مولف آن، دو مضمون ذیل را آورده است :

۱- نسب نامه از نوح تا ارغونیان و ترخانیان سند .

۲- حالات از نوح تا امیر ایلمتش بن ایکو تیمور از نژاد ارغون خان،
که مشتمل بر دو فصل است :

الف : بیان احوال خانان و الاشان ترکستان، و خروج چنگیز خان،
و حکومت اولاد لامدارش که در ایران و قوران بحکومت
رسیدند .

ب : سلطان اسلام غازان خان بن ارغون خان بن ابقا خان بن
هلاکو خان بنا بر دلائلی که ما در مقدمه بیان کرده
ایم، این جا تکرار مضامین فوق را لازم ندیده و حذف کردیم .
و آنچه در نسخه خطی الف بعد از ورق [۲/۳۱] بود، تمام
آن را درین متن آوردیم .

بیان احوال طائفه از اولاد ارغون خان بن
ابقا خان (۱) بن تولیخان بن چنگیز خان که
در (۲) قندهار و سند بر سریر سلطنت و ایالت
جلوس نموده کامرانی و فروغی نمودند (۳)

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین نقل مینمایند که : ۵
امیر ذوالنون بن امیر بصري (۴) اولاد ارغون خان (۵) بن
ابقا خان بن هلاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خان است (۶)،
که در شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان الوس ممتاز بود .
و در زمان ابو سعید مرزا در سلک ملازمان ایشان بسر میبرد
و برزم و پیکار و کارنامه (۷) کوششهای مردانه از (۸) ۱۰
او بوقوع می آمد . بنا بر آن منظور نظر عنایت و تربیت (۹)
و رعایت سلطان ابو سعید میرزا برگردیده (۱۰) و باضعاف
انعام و احسان محمود (۱۱) امثال و اقران گشت، و مرتبه
او از اقربا و اخوان بر گذشت . و بعد (۱۲) از شهادت
سلطان ابو سعید در واقعه قرا باغ امیر ذوالنون در ملازمت ۱۵
پدر خود به هرات شتافته (۱۳)، روزی چند در خدمت

(۱) ب : بن هلاکو خان بن تولیخان (۲) ب : ولایت قندهار

(۳) ب : کامرانی و سرداری کردند (۴) ب : از اولاد (۵) ب : ترخان

(۶) ب : چنگیز خان، که در (۷) ب : و بروز رزم و کارزار کوششها

(۸) ب : ازو (۹) ب : عنایت و رعایت (۱۰) ب : گردیده

(۱۱) ب : محمود (۱۲) ب : و از شهادت (۱۳) ب : شتافت

سلطان یادگار میرزا نیز بگذرانید. و بعد از آن چون نوبت سلطنت ممالک خراسان به سلطان حسین میرزا بايقرا رسید، امیر بصري بعالم آخرت شتافت. امیر ذوالنون ولد امیر بصري منظور نظر سلطان میرزا حسین (۱) گشته ایالت ولایت

غور و زمین داور و قندهار را بوي تفویض فرمودند. ۵

[۲/۳۱] در این ولایت (۲) احشام هزاره و تکدري بر آن

حدود استیلا تمام داشتند. امیر ذوالنون در شهر سنه ۸۸۴ هـ

اربع و ثمانین و ثمان مائة (۳) با قلیلی لشکر الوص متوجه آنصوب گشته، در مدت چهار سال (۴) بآن جماعه معاربات

نموده در همه معرکه^۱ معارک مظفر و منصور گشته و (۵) ۱۰

ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف در آورده. احشام

هزاره و تکدري و سائر احشام چون این را مشاهده نمودند

مر انقیاد و اطاعت فرمانبرداری نهاده دیگر پیرامون خلاف

نگشتند. و نیکو خدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول افتاد و

سلطان حسین بايقرا زمام رتق و فتق (۶) مملکت قندهار ۱۵

و فره و غور (۷) را در قبضه^۲ اقتدار او نهاده (۸) - و امیر

ذوالنون (۹) بعد از مدتی در ایالت آن ممالک استقلال تمام

پیدا کرد و دست تسلط بر ولایت شال و مستونگ و توابع

و لواحق نیز دراز کرد. بعد از چهار سال دیگر امیر

(۱) ب: سلطان حسین مرزا (۲) ب: دران ولایت

(۳) ب: اربع و ثمانین و ثمان (۴) ب: چند مدت بآنجماعه

(۵) ب: گشته ولایت (۶) ب: زمام رتق مملکت

(۷) ب: وغیره، را در قبضه^۲ (۸) ب: لهاد (۹) ب: ذوالنون بصري

ذوالنون جمعیت خوب بهم رسانید (۱) و مردم هزاره و تکدري و قبقاق و مغول قندهار (۲) با خود متفق ساخت. چو این خبر بسمع (۳) سلطان حسین بايقرا رسید، فرمان قضا جریان بطلب امیر ذوالنون صادر فرمود که: باید بلا توقف خود را بهایه سریر خلافت معیر حاضر گرداند. ۵ امیر ذوالنون نیز خود را بلا توقف بهایه سریر سلطنت معیر (۴) رسانید و پیشکشهای لائق بگزرانید. همه مردم زبان بتحسین و اخلاص دولت خواهی امیر ذوالنون (۵) کشادند. بنا بر آن سلطان حسین میرزا خلعت (۶) فاخره و اسپ با زین مرصع و نقاره و علم و حکم منشور ظفر از ۱۰ دیوان اعلیٰ مقرر فرمودند، و حکم اعلیٰ نفاذ یافت که: امیر ذوالنون فرزند خود را بامرای خود در ملازمت گذاشته خود به قندهار رود. و بمجرد حکم، امیر ذوالنون فرصت را غنیمت دانسته پسر خود (۷) و اسرا را برگرفته بطریق ایلغار عازم قندهار گشت، و چندی را باسباب و هراق در منزل (۸) ۱۵ گذاشت. و بعد از سه (۹) روز سلطان حسین فرمودند که: امیر ذوالنون را باید که تا نوروز توقف نموده عید نوروز را گزرانیده به قندهار رود. و تواجیان (۱۰) چون بمنزل

(۱) ب: رسانیده مردم (۲) ب: قندهار را (۳) ب: این خبر بسلطان

(۴) ب: سلطنت رسانیده پیشکشهای (۵) ب: امیر کشادند

(۶) ب: به خلعت (۷) ب: خود را (۸) ب: منزل باز گذاشت

(۹) ب: دو سه روز (۱۰) ب: و تواجیان.

امیر ذوالنون رسیدند اسباب [۱/۳۲] و رخوت بحال خود دیده احوال را معلوم نموده بعرض همایون رسانیدند. بر زبان سلطان گذشت که : ذوالنون آنچه آن بدران بدر رفت که ما را بار دیگر نخواهد دید. شاهزادها و امرا بعرض رسانیدند که : او باز خواهد آمد، چه طویله (۱) و اسپان و شتران ۵ و فراشخانه و سائر اسباب در منزل او بحال خود است. بادشاه فرمودند که : از کمال عقل و فرامت اوست که ما را بازي داده بدر رفت. و في الواقع چنان بود. امّا چون کار از دست رفته بود ندامت مودى نداشت. تا در سنه ۹۱۱ هـ احدی عشر و تسعمائة سلطان حسین هزیمت ملک جاودان ۱۰ نمود و اختلال کلی در مملکت خراسان روی نمود.

و در محرم سنه ۹۱۳ هـ ثلث عشر و تسع مائة محمد خان شیبانی اوزبک باجنود نامعدود و نمود نامحدود مانند ملخ و مور از جیحون عبور نموده عازم تسخیر خراسان گشته. بدیع الزمان میرزا که ابن میرزا سلطان حسین باپقرا بود از توجه ۱۵ محمد خان شیبانی بغایت هراسان گشته مسرعی نزد امیر ذوالنون فرستاد (۲) و صورت واقعه را باز نمود. امیر ذوالنون باولاد و مقربان خود طریق مشورت پیش آورد (۳). رای هر یکی با مری قرار گرفت، اما امیر ذوالنون فرمود که : ما را رفتن لازم (۴) است و در این آفت مردی و مروت ۲۰

(۱) ب : طویله اسپان (۲) ب : یرلیغی نزد امیر ذوالنون فرستاده صورت

(۳) ب : آورده (۴) ب : از لوازماتمت درینوقت مردی

رخصت تقاعد نمیدهد و باز آمدن من از محالات است، چرا که لشکر اوزبک در غایت عظمت و شوکت و نهایت قدرت فوق است و دولت خاندان سلطان حسین بایقرا رو بانهدام و زوال دارد.

القصد امیر ذوالنون با جمعی از سپاه ارغون و ترخان روانه ۵
 آردوی لشکر شهزاده بدیع الزمان میرزا شده، در اندک فرصتی باردوی شهزاده (۱) رسیده. بشرف دست بوس (۲) مشرف شده باعزاز و اکرام و تعظیم و احترام مفتخر گشت. هم در آن ایام سپاه اوزبک و ماوراءالنهر از آب عبور نموده آثار قرب و وصول لشکر قیامت اثر محمد خان شیبانی ۱۰
 باسپاه فزون (۳) از حوادث [۲/۳۲] آسمانی ظاهر گشته بمیدان قتل رسیده. شاهزاده (۴) نیز به تعبیه لشکر پرداخت، (۵) صفوف را بیاراست. از طرفین خروشیدن بهادران و آواز نفیر و نقاره (۶) و سواران از ایوان کیوان در گذشت. امیر ذوالنون با جمعی از شیران بیشه رزم آزمائی بر اسپان باد پای در معرکه ۱۵
 ستیز (۷) و آویز بضرب شمشیر برنائی (۸) نهنگ (۹) جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را بغرقاب فنا انداخته بکرات مرات در لشکر اعدا تاخت. امّا چون عساکر باضعاف مضاعف خراسانیان بسان دریا موج موج فوج فوج از عقب یک دیگر مهورسانید، سپاه شهزاده از مقاومت عاجز گشته عنان ۲۰

(۱) ب: شاهزاده (۲) ب: بشرف دسترس مشرف شده (۳) ب: افزون
 (۴) ب: و شاهزاده (۵) ب: لشکر خود نموده (۶) ب: نقاره از ایوان
 (۷) ب: ستیز رسیده بضرب (۸) ب: سر ربای

عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشانی و بیسامانی ظاهر شد.
 طائفه بطرفی از اطراف ولایت (۱) شتافتند. امیر ذوالنون
 ثابت قدم (۲) ورزیده گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله
 میکرد. از زخم تیغ و خنجر و سنان خاک معرکه نبرد بخون
 پر دلان رنگین ساخته. نهایت جلادت و مبارزت بجا آورد. ۵
 آخر الامر اوزبکان از اطراف وجوانب در آمده آن شهسوار
 میدان پیکار را از زخم بسیار از اسب پیاده گردانیده خواستند
 که دستگیر کرده نزد محمد خان ببرند، اما امیر ذوالنون
 بعجز تن نداده، بهمان دستور محاربه مینمودند تا زمانی که
 شربت شهادت چشید. ۱۰

شاه بیگ ارغون

شاه بیگ ارغون بن امیر ذوالنون بن امیر بصری بعد از فوتِ امیر ذوالنون با اتفاق امرا و مقربان درگاهِ شاه بیگ بر سریر حکومت و سروری جلوس نموده، هر کسی (۱) را، که در زمان حیات امیر ذوالنون (۲) منصبی داشت بدستور سابق ۵ باز گذاشت، و خلعت‌های (۳) بخشید. در عدل و داد بی همتا برآمد. از این نمر مردم سپاه از دل و جان مائل و راغب خدمت (۴) گشته سر بر خط فرمان او نهادند. و شاه بیگ همواره با علمای (۵) و طلبه علم صحبت میداشت.

چون محمد خان شیبانی جمیع ولایت خراسان را (۶) مسخر ۱۰ گردانید بناواهی فره رسید (۷) و خیال تسخیر قندهار نموده. بعد از وصول فره (۸) [۱/۳۳] گرم سیر، شاه بیگ ایلچیان نزد محمد خان شیبانی فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده با دراک شرف ملازمت وعده فرمود، محمد خان بهمین قدر از او راضی گشته (۹) مراجعت نمود. ۱۵

بعد از مدتی در سنه ۸۹۱۵ خمس و عشر و تسعمائت شاه اسماعیل صفوی ثانی ولایت خراسان را بحیطه تصرف

-
- (۱) ب: و هر کسی که (۲) ب: حیات پدرش (۳) ب: خلعت‌ها بخشیده و (۴) ب: خدمت او (۵) ب: با علما (۶) ب: خراسان مسخر گردانید (۷) ب: رسید، خیال (۸) ب: وصول بعدود گرم سیر (۹) ب: شده

در آورد و محمد خان شیبانی در آن جنگ کشته گردید .
 بادشاه (۱) مذکور استیلای تمام پیدا کرده، مردم دور
 و نزدیک از حشمت و غرور او ملاحظه تمام نموده اند (۲).
 درین اثنا قدس خان (۳) بنواهی قره رسیده لوای
 حکومت برافراشت. شاه بیگ را اندیشه دست داد (م)، ۵
 و بمقربان خود مشورت نمود که : ما میان دو بادشاه با استقلال
 آب و آتش مثال افتاده ایم. از یک جانب شاه اسماعیل
 ولایت خراسان را بحیطه تصرف آورده (ه) و از جانب دیگر
 بابر بادشاه در کابل تشریف دارند، و ابواب منازهت طرفین
 مفتوح شده . ما را از برای خود فکر عاقبت میباید کرد تا ۱۰
 اگر روزی از قندهار جدا شویم، توانیم روزی (۶) چند آنجا
 گزرانیده .

آخر الامر همت بر تسخیر ولایت سیوی گماشته در سنه ۹۱۷ هـ
 سبع و عشر و تسعمائنه از قندهار متوجه شال شده و در
 شال رحلت اقامت انداخت و استعداد او نموده از شال کوچ ۱۵
 نموده متوجه ولایت سیوی گردید . چون بنواهی سیوی رسید
 قلعه را محاصره نموده (۷) و اولاد سلطان برولی (۸) برلاس
 که حاکم سیوی بوده اند، با سه هزار کس از مردم بلوچ و احشام

(۱) ب : و شاه مسطور (۲) ب : نمودند (۳) ب : ورش خان - شاید
 درمغنی خان باشد (م) ب : شاه بیگ را آمدن او درشت افتاد
 (ه) ب : در آورده (۶) ب : شویم روز چند آنجا توانیم گزرانید
 (۷) ب : نمود (۸) ب : سلطانی بردلی

دیگر جمعیت نموده، بمحاربه پیش می آمدند (۱) و بین الفریقین آتش محاربه (۲) اشتعال یافت. آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر علم لشکر شاه بیگ ورزیده، هزیمت بر لشکر سیوی افتاد، و بعضی بقتل رسیده (۳) و برخی بجانب سند رفتند. و شاه بیگ در سیوی در آمده (۴) روزی چند رحل اقامت ۵ انداخته، طرح باغات و عمارات انداخته و قلعه (۵) بنا فرموده جمعی را با میرزا عیسیٰ ترخان که از امرای عظام بود، بحکومت آنجا [۲/۳۳] تعیین نموده، خود به قندهار معاودت نموده (۶).

و بعد از چندگاه در سنه ۹۱۹ هـ تسع و عشر و تسعمائة ۱۰ حضرت (۷) محمد باهر بادشاه همت بر تسخیر قندهار گماشته اند (۸) با جمعیت تمام لوای عزیمت بجانب قندهار بر افراخت. و شاه بیگ آنچه از جنس مصالحه (۹) قلعه داری بود آذوقه و غیره بدرون قلعه کشیده خاطر بر تحصن قرار کرده برج و باره باهتمام مردم کاری بسپرد (۱۰). چون ۱۵ حضرت ظهیرالدین محمد (۱۱) باهر بادشاه غازی بنواحی قندهار رسید، آنحضرت را مرضی دمست داد و شدت ضعف بمشابه

(۱) ب: پیش آمدند (۲) ب: آتش قتال اشتعال داشت

(۳) ب: بعضی بقتل رسیدند

(۴) ب: آمده (۵) ب: و قلعه را (۶) ب: نمود

(۷) ب: حضرت ظهیرالدین محمد بادشاه (۸) ب: گذاشته با جمعیت

(۹) ب: مصالح (۱۰) ب: سپرده (۱۱) ب: حضرت باهر بادشاه

انجاءید که ارکان دولت را دل و دست از کار ماند (۱) .
 شاه بیگ بر این (۲) اطلاع یافته پیشکش خوب
 مصحوب (۳) اکابر قندهار بدرگاه خاقان جم جاه فرستاده
 اساس مصالحه (۴) در میان انداخت . بادشاه (۵) دانا دل
 خواجه جلال الدین را با اسپ و سر و پا نزد شاه بیگ
 فرستاد و (۶) بجانب کابل مراجعت فرمود .

شاه بیگ بعد از چندگاه به سیوی آمده مدتی در آن
 حدود بود (۷) ، و با امرا و مهربان خود گفت که :
 حضرت ظهیرالدین محمد بابر بادشاه در این مرتبه تشریف
 آورده راه قندهار دیده اند، (۸) سال دیگر (۹) لوای ۱۰
 عزیزت تسخیر خواهد (۱۰) برافراخت و تا ما را ازین جا (۱۱)
 بیجا نمازند آرام نخواهند گرفت ، ما را فکر خود باید
 کرد! پس در اوائل زمستان هزار سوار مستعد ساخته
 از سیوی بجانب ولایت (۱۲) سند فرستادند، و آن
 لشکر هفتم شهر ذیقعده سنه ۹۲۰ عشرین و تسعمائة قریه ۱۵
 کاهان و باغبانان (۱۳) را آمده تاختند . گویند که معموری آن
 دیار بجدی بود که درین تاخت هزار شتر از چرخهای
 باغات که کار میکردند برده اند، (۱۴) چیزهای دیگر بر این

(۱) ب : بماند، و شاه بیگ (۲) ب : برین (۳) ب : بمصحوب

(۴) ب : مصالح (۵) ب : و بادشاه (۶) ب : فرستاده بجانب

(۷) ب : بوده (۸) ب : دیدند

(۹) ب : دیگر البته لوی (۱۰) ب : خواهند (۱۱) ب : ازانجا

(۱۲) ب : بجانب سند (۱۳) ب : باغبان (۱۴) ب : بردند و چیزی

قیاس باید کرد. القصه مدت یک هفته در آن حوالی بسر برده معاودت نمودند.

و در سنه ۹۲۱ احدى و عشرين و تسعمائة حضرت
ظهیرالدین (۱) محمد بابر بادشاه کامگار بعزم تستخیر قندهار
آمده، قلعه را قبل نموده، در صدد نقیب (۲) کندن شدند. ۵
و محاصره تنگ واقع شده و قحط و گرانی غلات درون شهر
روی نموده و نیز در آردوی معلی مرضی (۳) تپ عارض [۱/۳۴]
لشکریان شده. بالضرورت مهم بمصالحه قرار یافت، آنحضرت
به کابل معاودت نمود.

۱۰ هم (۴) درین سال شاه حسن میرزا از پدر رنجیده
بملازمت حضرت جم جاه بابر بادشاه رسید، بنظر عنایت
و عواطف بادشاهی (۵) مفتخر و مباهی گشته تا دو (۶)
سه سال در ملازمت درگاه بود. حضرت بادشاهی (۷)
میفرمودند که: شاه حسن (۸) بملازمت ما نیامده بلکه
آمده که توره سلطنت و قانون ایالت را از ما یاد گیرد. ۱۵
آخر الامر شاه حسن (۹) برخصت عالی عازم قندهار گردید.
در (۱۰) سنه ۹۲۲ اثني و عشرين و تسعمائة بار
دیگر رایات نصرت حضرت بابر بادشاه بصوب قندهار

(۱) ب: حضرت بابر بادشاه (۲) ب: نقب (۳) ب: مرض (۴) ب: و هم

(۵) ب: مفتخر (۶) ب: دو سال (۷) ب: حضرت بابر بادشاه

(۸) ب: شاه حسن بیگ (۹) ب: شاه حسن (۱۰) ب: و در

در حرکت در آمده (۱)، هنوز محصول در صحرا بود که محاصره قندهار واقع شده و شاه بیگ (۲) از آمد و شد پادشاه به تنگ آمده حضرت شیخ ابو سعید پورانی را بمصالحه فرستادند با عهدنامه که: در سال آینده قندهار بیندگانِ خاقان بسپارده و در این (۳) قرار حضرت بابر پادشاه ۵ به کابل مراجعت نمود و شاه بیگ حسب الموعود در سنه ۹۲۳ هـ ثلث و عشرین و تسعمائة مقالید قندهار بدست میر غیاث الدین نبیره^۴ خوند میر که صاحب کتاب "حبیب السیر" است و پدر میر ابوالمکارم وجد عبدالله سلطان است، بدرگاه عالم پناه بابر پادشاه (۴) فرستاد، این معنی ۱۰ شرف اجابت اقترا ن یافت.

و دو سال دیگر در نواحی شال و سیوی بتنگی و محنت گزوانیدند و برات سپاه در آن سال به شلغم و زردک و این قسم چیزها میداده اند (۵). آخر الامر شاه بیگ در اواخر سنه ۹۲۴ هـ اربع و عشرین و تسعمائة استعداد عساکر نموده ۱۵ روی^۶ توجه بتسخیر سند نهاده اند (۶) و سلطان علی ارغون و زیبک ترخان را از تغیر میرزا عیسی با جمعی بجهت محافظت قلعه سیوی و کنجاوه گذاشت و از بهادران لشکر خود دو بیست سوار همراهی (۷) میر فاضل کوکلتاش پیشتر

(۱) ب: آمده.

(۲) ب: نسخه ب: و، ندارد (۳) ب: و برین قرار.

(۴) ب: بدرگاه عالم پناه فرستاد، و این معنی شرف... الخ.

(۵) ب: میدادند (۶) ب: نهادند (۷) ب: همراه.

فرستاد (۱) خود با صد سی (۲) سوار رو براه (۳) آورده [۲/۳۴] و بعد از وصول بدیار سند چون بموضع باغبان رسیدند، در آن زمان لشکر سمیجه در موضع تتی که چهار گروهی سیوستان ست با محمود خان ولد دریا خان جمع شده داعیه جنگ و پیکار نمودند. چون شاه بیگ در موضع باغبان نزول فرموده (۴) مالک (۵) باغبانان بملازمت شتافته بخان وسان در خدمتگاری کوشیده منظور نظر عاطفت گشتند. آخر الامر شاه بیگ از کوه لکی بجانب تته عزم نمود (۶) کوچ بکوچ روانه گردیده برکنار دریا نزول نموده و دران ایثام دریا از جانب شمالی تته جاری بود، بنا برآن چند روز توقف نموده متامل بودند ۱۰ که ازین دریا بچه کیفیت عبور نمایند که ناگاه خر باری از پا به آب گذشته باین (۷) جانب می آمد. مردم چوکی او را گرفته تهدید کردند تا او راه را بنمود. عبدالرحمن دولت شاهی اسپ خود را در دریا رانده راه بان جانب دریافت و باز آمده این خبر (۸) را با شاه بیگ رسانید. ۱۵

القصة پانزدهم محرم الحرام سنه ۹۲۶ ست عشرین و تسع مائة شاه بیگ با لشکر خود از دریا عبور نموده قریب ببیده تهته رسیدند. و دریا خان پسر خوانده جام ننده، جام فیروز را در تهته گذاشته با لشکر با محاربه (۹)

(۱) ب: فرستاده (۲) ب: با سیصد (۳) ب: آورد بعد از

(۴) ب: فرمود (۵) ب: ملکان (۶) ب: نموده.

(۷) ب: بدینجانب (۸) ب: این خبر بشاه بیگ (۹) ب: بمحاربه.

در آمده . بین الفریقین آتش قتا، و جدال بر افروخت (۱)،
 و جنگی چنان در پیوست که از شرح آن زبان قاصر است .
 آخر نصرت و فیروزی شامل حال امیر ستوده حال گردید،
 دریا خان با جمعی (۲) از سپاه سمه بقتل رسیده . جام
 فیروز چون برین حال وقوف یافت رو بفرار نهاده تا بموضع ۵
 پیرار با دل پاره (۳) هیچ جا توقف ننموده (۴) . بیستم ماه
 مذکور شهر تهته را تاراج و غارت نموده خاک مذلت
 بر فرق ساکنانش بر افشاند، (۵) و مضمون آیه کریمه
 - "ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدواها" - بابلغ وجه (۶) ظاهر
 گشت . و بسیاری از اهل و عیال مردم (۷) در بند افتاده ۱۰
 اند (۸) . آخر بسعی قاضی قاضن که یکی از فضلای آن عصر
 بود آن نائره غضب فرو نشست و منادی فرمود که دیگر
 هیچ (۹) کس متعرض احوال و عیال مردم تهته [۱/۳۵] نشود .
 الغرض جام فیروز با معدودی در موضع پیرار توقف
 نموده، چه عیال او نیز در تهته بودند و چاره کار خود ۱۵
 منحصر (۱۰) در ملازمت شاه بیگ دیده، مردم سخن دان
 را ارسال داشته بزبان عجز و نیاز پیغام فرمود (۱۱) که : ۵

(۱) ب : اشتغال یافت .

(۲) ب : با سپاه سمه بقتل (۳) ب : با دل بریان در هیچ

(۴) ب : ننمود تا (۵) ب : بر افشاندند (۶) ب : وجهی

(۷) ب : مردم تهته (۸) ب : افتادند (۹) ب : دیگر کس

(۱۰) ب : خود در ملازمت (۱۱) ب : داد .

اگر گناه این بیچاره بزالال الطاف و آب عفو فرو
 شویند هر آئینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده مادام
 که حیات باشد قدم از جاده اطاعت بیرون ننهند، و هممان
 را بایمان موکل گردانید. شاه بیگ از عنایت و مرحمت
 جبلی و عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی او رحم (۱) نموده ۵
 فرستادگان را خلعت نوازش کرد (۲) و سخنان عنایت آمیز
 پیغام فرستاده آنگاه جام فیروز با جمعی از اقربا در اواخر شهر
 صفر، شمشیر در گردن آویخته بتواضع و افتقار و انکسار تمام
 حاضر گشته بوسیله عظام شرف تقبیل عتبه و دست بوسی
 شاه بیگ دریافت. چون زبان باعتذار برکشاده کمال ندامت ۱۰
 برحال گذشته ظاهر نمود، شاه بیگ او را بانعام خلعت زر
 دوزی که سلطان حسین میرزا به میر ذوالنون داده بودند
 مفتخر و مباهی ساخته، حکومت تهته بدو تفویض فرمود.
 آن گاه بامرای و مقربان خود بسبیل (۳) مشورت گفت که:
 چون مملکت سند ولایت وسیع است از عهده محافظت تمام ۱۵
 آن کما ینبغی نتوانیم برآمد، مناسب آنست که نصف ولایت
 ولایت سند بجام فیروز تفویض نمائیم، و نصف دیگر (۴)
 بعهده معتمدان خود باز گزاییم. و رای همه بر این (۵)
 قرار گرفته مقرر گردانیدند که: از کوه لکی که قریب

(۱) ب: ترجم

(۲) ب: کرده بسخنان عنایت آمیز پیغام کرد

(۳) ب: بر سبیل (۴) ب: دیگر را (۵) ب: برین

به سیوستان است تا تهته، تعلق جام فیروز داشته باشد.
 و از کوه لکی بالا تر بیندگان ایشان باشد.
 و بعد از تمهید قواعد پیمان شاه بیگ کوچ بکوج به
 سیوستان رفت. جمعی که در سیوستان بودند قبل از وصول عسکر
 (۱) ظفر پیکر شاه بیگ بجانب موضع تهتی رفته (۲) جمعیت ۵
 عظیم نمودند. و مردم ستمه و سوده (۳) در آنجا حاضر آمده
 بمحاربه پیش آمدند، و بین الفریقین محاربه صعب اتفاق
 افتاد و آن مردم منهزم گشته، قلعه سیوستان [۲/۳۵] بتصرف
 در آورده، استحکام درون و بیرون (۴) قلعه را ملاحظه نموده،
 جمعی از امراء عظام مانند میر علیکه ارغون و سلطان مقیم ۱۰
 بیگلار و کیبک ارغون و احمد ترخان را در قلعه سیوستان
 تعیین نموده، هر یکی را از امراء عظام امر فرموده که:
 در قلعه حویلی و منزل برای خود سازند. آنگاه عنان عزیمت
 بجانب بهکر معطوف گردانید، و از طی مراحل و قطع منازل
 در میدان قصبه سکهز نزول اجلال فرمود. بعد از چند روز ۱۵
 شاه بیگ بقلعه بهکر در آمده از دیدن آن قلعه بغایت
 خوش حال گشته، منازل و محالات شهر را ملاحظه نموده
 میان امرا و سپاهیان قسمت فرمود (۵)، و قلعه را پیموده بخش
 کرده بامرا داد تا دست بدست تعمیر نمایند. و قلعه آلور (۶)

(۱) ب: لشکر ظفر اثر (۲) ب: رفت جمعیتی (۳) ب: سوره

(۴) ب: برون (۵) ب: نموده

(۶) ب: و قلعه الور که از قدیم پای تخت

را که از قدیم الایام پایه^۱ تخت بود ویران ساخته خشت پخته آن را بیکهر آوردند و عمارات مردم ترک و سمه که در حوالی بهکر بودند اکثری را ویران ساخته بهمارت قلعه^۲ بکهر بکار بردند، و در اندک فرصت عمارات قلعه را باتمام رسانیدند، و ارک قلعه را بجهت خاصه خود میرزا شاه حسن ۵ مقرر ساخته معدودی را از امرا در ارک جای دادند، مثل میر فاضل کوکلتاش و سلطان محمد شهردار و غیره.

بعد از مدت یک سال از عمارات قلعه و انجام مهام رعایا خاطر جمع نموده، در سنه ۹۲۸ ثمان و عشرین و تسعمائنه پائنده محمد خان را بحکومت بهکر تعین فرمود، ۱۰ و خود با لشکر گران بعزم تسخیر گجرات متوجه شده (۱)، منزل بمنزل طی کرده (۲)، حوالی هر دو روی آب، از مردم ناپاک پاک ساخته. چون بمنزل چندوکه (۳) رسید، میر فاضل کوکلتاش بعارضه مبتلا گشته بعد از چند روز بعالم بقا شتافت. و بعد از مراسم تعزیت شاه بیگ بزبان آورد که: ۱۵ مردن میر فاضل دال بر مردن ماست، ما هم از عقب وی خواهیم رفت. و درین (۴) اثنا خبر رسید که حضرت بابر بادشاه بعوالی بهره و خوشاب آمده داعیه ملک گیری هندوستان دارند. روی بعضار مجلس کرده گفتند [۱/۳۶] که: بابر بادشاه ما را در سند نیز بعالم خود نخواهد گذاشت ۲۰

(۱) ب: شد و منزل (۲) ب: نموده (۳) ب: چاندوکه

(۴) ب: درین اثنا

عاقبت این ملک از ما و اولاد ما استنزاع خواهد کرد.
 بر ما واجب است که در محکمه^۱ دیگر گریزیم . چون
 بدین دغدغه افتاد او را دردی در شکم پدید آمد، هر چند
 معالجه و مداوا کوشیده (۱) فائده بر آن مترتب نگشت .
 شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات، در شعبان ۵۹۲۸ هـ
 ثمان و عشرين و تسعمائة متوجه سفر آخرت گردید. "شهر شعبان"
 تاریخ وفات اوست، مدت ایالت شاه بیگ هانزده سال بود .

مرزا شاه حسن ارغون

بعد از فوت پدرش شاه بیگ در سنه (۱) مذکور بر مسند سلطنت و حکومت بنشست، و سادات و قضات و اشراف و اعیان که بمراسم و لوازم تهنیت جمع آمده بودند، همه را بانعام و اکرام بنواخت. و چون این امر در آخر (۲) رمضان ۵ که مشرف قدوم فرخنده لزوم عید بود روی نمود (۳)، سائر امرا و اعیان دولت بعرض رسانیدند که: انساب آن مینماید که خطبه بنام نامی خوانده شود، بمجرد استماع، استبعاد (۴) نموده زبان باستغفار بکشاد که: مدتی (۵) از اولاد صاحبقران کسی بوده باشد (۶) این امر بما نمیرسد و خطبه بنام نامی ۱۰ حضرت ظهیرالدین محمد بابر بادشاه خوانده. ایام عید در (۷) آن نواحی گذرانیدند.

و در (۸) همین اثنا خبر رسید که جام فیروز و مردم (۹) تهته از خبر فوت شاه بیگ خوشحالی کرده نقاره نواختند. بنا برین عرق غیرت میرزا شاه حسن در حرکت آمده نائره ۱۵ غضب شعله زدن گرفت. امراء و اعیان صلاح در رفتن

(۱) ب: ۵۹۲۸ (۲) اصل: در اول و آخر؟

(۳) در اصل مغشوش است، ب: که مشرف قدوم فرحت لزوم عید روی نمود

(۴) ب: استبعاد (۵) ب: تا زمانی که از اولاد (۶) ب: کسی باشد

(۷) ب: عید آن (۸) ب: در همین

(۹) ب: و مردم او در تهته خبر فوت شاه بیگ شنیده خوشحالی

گجرات ندانسته رایت عزیمت بتسخیر تهته و استیصال
 جام فیروز بر افراختند ، پس منزل بمنزل طی (۱) بمسافت
 فرموده . چون جام فیروز بر آمدن میرزا شاه حسن و حشم و
 سپاه نصرت دستگاه (۲) اطلاع یافت ، تاب مقابله (۳) و طاقت
 مقاتله نداشت . لاجرم قرار بر فرار اختیار نموده ، در اندک ۵
 (۲/۳۶) فرصتی (۴) شهر تهته را خالی ساخته بآن روی آب
 گذشت و خائب و خاسر متوجه ولایت کیچ گردیده و
 میرزا شاه حسن بعنایت ذوالمنن با سپاه نصرت دستگاه در
 شهر تهته نزول اجلال فرمود ، و چون (۵) جام فیروز در
 موضع چاچکان و راهمان رسید ، قریب پنجاه هزار کس از ۱۰
 سوار و پیاده از مردم مند و سمه بهم رسانید (۶) بآهنگ
 جنگ مستعد و مهیا شده معاودت نمود و غلغله و زلزله
 در شهر تهته افتاد .

چون میرزا شاه حسن بر صورت واقعه اطلاع یافت ،
 جمعی را بجهت (۷) محافظت در شهر تهته گذاشته خود ۱۵
 با سپاه نصرت پناه متوجه اعدا گشته ، از آب عبور نموده
 کوچ بکوچ روانه جنگ جام فیروز گشته . چون نزدیک
 بحدود (۸) رسید ترتیب لشکر نموده روان شدند (۹) . ناگاه
 لشکر مخالفان از پیش نمایان شده چون آن مردم لشکر مغل

- (۱) ب : قطع مسافت فرمودند (۲) ب : نگاه (۳) ب : تاب مقاومت
 (۴) ب : فرصت (۵) ب : چون (۶) ب : رسانیده
 (۷) ب : جهت (۸) ب : بآنحدود (۹) ب : شد

- دیدند همه یک بار از اسپ پیاده شده دستارها را از سر برداشته از (۱) گوشه‌های چادر با یک دیگر بسته در جنگ پیوستند و این قاعده مردم سند و هند است که هرگاه که بخود قرار کشتن میدهند از اسبان فرو شده سر و پا برهنه کرده چادرها و کمربندها را با یک دیگر ۵ میبندند. عاقبت الامر، میرزا شاه حسن که آن حالت را معاینه نمود، مبارکباد فتح با ما را گفت (۲). اشاره نمود که سپاه دست به تیر و کمان برده، امرا (۳) و سپاه تیغها جلاده آخته بسرعت تاخته زلزله انداختند. از صبح تا رواح معرکه قتال و جدال بین الفریقین اشتعال داشت، تا (۴) قریب ۱۰ بیست هزار آدمی در آن میدان افتاده اند (۵). آخر الامر، جام فیروز منهزم گشته معذول و منکوب به گجرات رفته متمکن (۶) گشت، تا زمانی که بملک الموت ملاقات نمود. میرزا شاه حسن سه روز در آن حوالی نزول فرموده غنائم و اسبان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود، بر مردم ۱۵ قسمت میکرد (۷) و امراي عظام را بانواع انعام و اکرام بنواخت و از آنجا شهر تهته نزول فرمود و بفتح و فیروزی در تغلق آباد سکونت نمود. و بعد از شش ماه عازم بهکر شد. طی مراحل نموده [۱/۳۷] چون بسی گروه بهکر رسیدند، امرا و اعیان و اکابر بهکر استقبال نموده بملازمت (۸) ۲۰

(۱) ب: برداشتند و گوشه‌های

(۲) ب: گفته (۳) ب: برده و تیغها جلوه آخته

(۴) ب: داشت، قریب (۵) ب: افتادند (۶) ب: متوطن

(۷) ب: کرد (۸) ب: بملازمت مشرف شدند

میرزا شاه حسن متشرف شدند، و میرزا نسبت بآن مردم خیلی توجه فرموده بانعام و اکرام نوازش فرمود. و در همین سال جناب شیخ میرک پورانی (۱) از قندهار به سند تشریف آورده بملازمت میرزا شاه حسن (۲) رسیدند.

بعد از دو سال میرزا شاه حسن را در ۹۳۰ هـ ثلاثین و ۵ تسعمائة داعیه تسخیر ملتان شد، حکم فرمود که: امرا و لشکریان استعداد لشکر بکنند (۳) تا در اوائل ۹۳۱ هـ احدی و ثلاثین و تسع مائة (۴) میرزا شاه حسن بعزیمت تسخیر ملتان متوجه گشت، بخطه (۵) اوچه رسیدند (۶) و مردم بلوچ و لنگاه بمحاربه پیش آمدند، و سپاه ملتان در آن روز صد ۱۰ چندان لشکر میرزا شاه حسن (۷) بود و میرزا شاه حسن توکل بر حضرت ذوالمنن نموده بعزم رزم سوار گشته در تعبیه سپاه لوازم اهتمام بتقدیر میزسانید. چون این دو لشکر جلادت اثر برابر یک دیگر بایستادند سپاه مغل بر (۸) اشتعال آتش قتال برداشتند، و سپاه لنگاه و بلوچ دست به تیر ۱۵ و کمان برده محاربه صعب اتفاق افتاده. آخر الامر، میرزا شاه حسن نصرت یافت، و اکثر لشکر لنگاه بقتل

- (۱) در نسخه ب بجای پورانی، بولاقی نوشته شده است که غلط است در تاریخ سند میر موصوم نیز پورانی مرقوم است
- (۲) ب: بملازمت میرزا رسیدند (۳) ب: کنند
- (۴) ب: ... تسع مائة بعزیمت تسخیر ملتان متوجه شدند
- (۵) ب: و بخطه اوچ (۶) ب: رسیده مردم
- (۷) ب: مرزا بود، و مرزا توکل (۸) ب: با

رسیده (۱) برخی منهزم گشتند، و قلعهٔ اوچه مفتوح شده (۲)
بتخریب و انهدام عمارت اوج حکم شد.

و چون (۳) خبر غلبه میرزا شاه حسن بسمع سلطان
محمود لنگاه حاکم ملتان رسید، مردم باطراف و سرحدها
فرستاده و لشکر جمع نموده در عرض یک ماه هشتاد هزار
سوار و پیاده از مردم بلوچ و جت و رند و دادی و سائر
قبائل فراهم آورده عازم میدان رزم و پیکار گشته، بغرور
تمام از ملتان برآمده. و میرزا (۴) شاه حسن خبر جمعیت سلطان محمود
لنگاه (۵) را شنیده (۶) در کنار آب کهاره فرود آمده
انتظار میکشید. و سلطان محمود یک ماه در بیرون ملتان ۱۰
توقف نموده بسیاری از اسباب و ادوات حرب ترتیب داده
روانه شده [۲/۳۷] - چون بمنزل یک (ب: نپک) رسیدند
باد نخوت در سرش افتاد (۷) - شعر (۸):

ببخبر زانکه نقشیند قضا در پس پرده نقشها دارد
اتفاقاً شیخ شجاع بخاری که نسبت دامادی بسطان ۱۵
محمود لنگاه داشت، در امور ملکی و مالی دست او قوی
بود، و بعضی (۹) اهل خدم و خاصه خیالان خیانت کرده

(۱) ب: رسید و (۲) ب: شد

(۳) ب: چون خبر غلبه میرزا بسمع سلطان حسین لانگاه

(۴) ب: و میرزا خیر (۵) ب: محمود شنیده

(۶) ب: سلطان محمود شنیده

(۷) ب: افتاده (۸) ب: بیت (۹) ب: بعضی

بود، بسمع سلطان لنگاه (۱) رسید، نائره خشم و اشتعال (۲) آمده، و شیخ مذکور حیات خود منحصر در مردن سلطان محمود دانسته زهر هلاهل که بقصد دیگران در خزانه نهاده بود (۳) در حق سلطان محمود بکار برد، و وی از نیم جرعه آن (۴) چنان مست شد که دیگر سر بر نه داشت. بعد از وقوع این قضیه (۵) که اکثری لشکری مردم بلوچ بودند بهم برآمدند.

مردم (۶) لنگاه، پسر (۷) سلطان محمود، سلطان حسین را برمسند حکومت نشانده (۸) جز مصالحه چاره ندیدند. بنا بر آن مخدوم زاده شیخ بهاوالدین را بالتماس صلح ۱۰ در میان کرده اند (۹). چون شیخ بملازمت میرزا شاه حسن رسیده التماس نمود، ملتمس شیخ بمعرض قبول افتاد. میرزا (۱۰) شاه حسن مراجعت نمود، در اوج تشریف فرموده حکم کردند که قلعه دیگر بسازید (۱۱). در این اثنا لنگر خان از امراء سلطان محمود بملازمت میرزا آمده تحریک ۱۵ نمود که: سلطان حسین پسر سلطان محمود خورد مال است، و از دست او کاری بر نمی آید، فتنه و فساد و جور

- (۱) ب: بسمع سلطان رسید (۲) ب: نائره خشم او باشتعال آمده
 (۳) ب: بودند حق سلطان بکار کرد وی (۴) ب: جرعه چنان
 (۵) ب: آن لشکر که اکثر مردم (۶) ب: و مردم
 (۷) ب: سلطان حسین پسر سلطان محمود را (۸) ب: لشاندند
 (۹) ب: کردند (۱۰) ب: میرزا مراجعت نموده
 (۱۱) ب: بسازند، درین

و تعدی و بیداد در ملتان پدید آمده، ازین جهت اکابر و اهالی و عامه برایا طالب حاکم دیگر اند، و میرزا را بر آن داشت که باز متوجه تسخیر ملتان شده. لشکر (۱) لنگاه متحصن شده و میرزا شاه حسن در تضیق محاصره بکوشید و هر روز جنگ و جدل میکردند، و در شهر ملتان قحط عظیم ۵ رونموده چنانچه کله^۱ گاو بده تنکه رسید (۲)، و قیمت یک من غله بصد تنکه رسید (۳). عاقبت الامر، جمعی به تیر و گرز وقت سحر دروازه را شکسته در آمدند، و دست بغارت و تاراج بر آورده از سکنه شهر هفت ساله تا هفتاد ساله امیر گشتند، و مردم لنگاه [۱۳۸] اکثری کشته شدند. و بعد ۱۰ از آن میرزا شاه حسن از روی ترحم حکم فرموده (۴) بقیه مانده را متعرض نشوند. مخدوم زاده شیخ بهاوالدین سلطان حسین پسر سلطان محمود مع خواهر او (۵) بخدمت میرزا شاه حسن آورده، بخاطر شیخ زاده امان دادند و از سر خون آنها درگذشتند (۶). بعد از دو ماه در ملتان اقامت ۱۵ نمود (۷) دوست میرزا و خواجه شمس الدین با دو یست سوار و صد پیاده و صد توپچی بحکومت ملتان تعیین نموده، عرضداشت بپایه^۲ سریر سلطنت مصیر حضرت ظویرالدین

- (۱) ب: ولشکر (۲) ب: کله کاویده بتنکه؟ (۳) ب: رسیده
 (۴) ب: فرمود که (۵) ب: سلطان حسین را مع خواهرش بخدمت
 میرزا آورده (۶) ب: در گذشت
 (۷) ب: بعد از دو ماه اقامت در ملتان، دوست میرزا.

محمد بابر بادشاه اوسال داشته، ملتان را (۱) پیشکش کرده
 عنان مراجعت بجانب بهکر معطوف گردانیده و از بهکر جانب
 تهته متوجه شده، چون بنواحی تهته رسیده، از اطراف و جوانب
 خاطر جمع نموده در شهر نزول فرمود .

- مدت پانزده سال (۲) بفراغ بال بلوازم عیش و عشرت ۵
 میکوشید، تا در رمضان ۹۴۹ هـ تسع و اربعین و تسع مائه
 حضرت جنت آشیانی نصیرالدین همایون بادشاه بواسطه
 مخالفت شهر خان (۳) از لاهور متوجه سند گردیده تصبه
 لهري را مضرب خیام عالی گردانید (۴)، و بادشاه بنفس نفیس
 خود در چار باغ ببرلو که در نزهت و لطافت نظیر نداشت ۱۰
 نزول اجلال فرموده . سلطان محمود ولایت بهکر ویران
 ساخته (۵) در قلعه متحصن شده . حضرت جنت آشیانی
 امیر طاهر صدر و سمندر بیگ را پیش میرزا شاه حسن به
 تهته فرستاد و مواعید عنایات و مواتیق اخلاص و یکجهتی
 او که در حضور حضرت فردوس مکانی حضرت بابر بادشاه ۱۵
 بین الجانیین بود اظهار فرمودند، میرزا (۶) شاه حسن
 فرستادهای بادشاهی را بادب و اعزاز دیده، قرار داد که :
 اگر بندگان حضرت بتسخیر کجرات متوجه شوند، بعد از

- (۱) ب : را به پیشکش (۲) ب : پانزده سال بلوازم عیش و عشرت
 (۳) ب : افغان (۴) این تاریخ مشکوک است. زیرا همایون بتاريخ
 ۹۴۷ هـ در ۶ جنوری ۱۵۴۱ ع به لوهري رسیده بود
 (۵) ب : ساخته خود در (۶) ب : و میرزا

- تهמיד قواعد عهد و پیمان بملازمت ایشان مشرف شده با حشم و لشکر خود در رکاب همایون خواهیم بود. از هاله کنندی تا به شوره آن طرف آب بخرچ بیوتات بادشاهی پیشکش میکنم، و بعد از تسخیر آن مملکت مراجعت خواهم نمود.
- بهمین قرار داد جناب شیخ میرک پورانی [۲/۳۸] و میرزا ۵ قاسم طغائی را پیشکش (۱) لائق بخدمت (۲) حضرت بادشاه فرستاد، و ایشان بملازمت حضرت بادشاه مشرف گشته حقیقت اخلاص و التماس میرزا شاه حسن را بعرض (۳) همایون بادشاه رسانیده عرضداشت گذرانید. بعد از چند روز، ایاجیان میرزا شاه حسن را رخصت فرمود، منشور عالی ۱۰ بخط شریف خود مزین ساخته (۴) اند که : شاه حسن بعد از سلام آنکه آنچه التماس نموده بودند، بموقف قبولیت افتاد، بشرطیکه از روی عقیدت ملازمت کند. والسلام.
- و میرزا شاه حسن عزم ملازمت و مطاوعت جزم داشت، اما چون امرای ارغون، میرزا را بحال خود نگذاشته درین (۵) ۱۵ کنگاش موافقت نکردند و از راه حیل و تدبیر چاره کار خود کرده وادی منازعت در پیش گرفتند، و آن عزیمت در عقد تاخیر انداختند. و حضرت بادشاه در آن باغ پنج ماه بسر برد که شاید میرزا شاه حسن توفیق ملازمت یافته قواعد

(۱) ب : با پیشکش (۲) ب : بملازمت

(۳) ب : بعرض رسانید عرضداشت (۴) ب : ساختند بدین مضمون که

(۵) ب : د

خدمات و بندگی بجا آورده (۱) اطاعت و متابعت پیش
 گیرد. چون از داعیه ارغونیان وقوف یافته در غره
 جمادی الاول ۸۴۸ هـ ثمان و اربعین و تسعمائنه آیات ظفر
 آیات بصوب سیوستان در حرکت آمدند. چون قریب سیوستان
 رسیدند کار بر اهل حصار تنگ گرفتند، میرزا شاه حسن ۵
 چون این خبر را شنید از تهته به سن آمده خندق کنده
 رحل اقامت انداخته و حضرت همایون بادشاه حکم فرمود
 که نقب زنند، از نقب پاره برج پریده امرا اهل قلعه
 فی الحال دیواری دیگر کشیدند. چون حضرت جنت آشیانی
 معلوم نمودند که کار ارغونیه استحکام کلی دارد و آلات ۱۰
 قلعه کشتائی حاضر نیست، مدت هفت ماه محاصره واقع شد،
 و هوا مخالفت کرد و طغیان آب و کم رسیدن غله بمعسکر
 کار بر سپاه تنگ شد. و درین اثنا عرضداشت راجه مالدیو
 جودپوری بموقف عرض رسید که: من غائبانه حلقه
 چاکری در گوش کشیده مترصد قدم بهجت لزوم [۳۹/۱] ۱۵
 بادشاهی میباشم، اگر موکب همایونی این حوالی را مشرف
 گرداند، این بنده با بیست هزار راجپوت در ملازمت حضرت
 بادشاهی (۲) بهر جا که نهضت فرمایند بجان و دل (۳) و
 مال خدمتگاری بجا خواهد آورد.

حضرت بادشاه در ربیع الاول ۸۴۹ هـ تسع و اربعین و ۲۰

تسع مائة جانب راجه مالديو عنان عزيمت انعطاف داده (۱) بعد از قطع منازل و طي مراحل نزديک ملک راجه رسيدنده بعضي از مردم آن نواحي بندگان و ملازمان حضرت بادشاه را از غدر راجه مالديو خبردار کردند، که : مالديو بواسطه مواعيد خداع انگيز (۲) شير خان افغان لشکري را تعين ۵ نموده که سر راه اردوي (۳) گرفته دست اندازي بکنند. بادشاه ازین خبر برهم خورده، متفکر شده، بعد از مشورت عنان عزيمت از جانب جودپور گردانیده بسرعت تمام تر به ساتلمير رسيدند، و از آنجا نیز بسرعت و استعجال متوجه جيسلمير شدند، و از آن جا نیز کوچ بکوچ بجانب عمرکوت ۱۰ نهضت فرموده بعد از عسرت و تنگي آب به عمر کوت رسيدند، ناوبر سال (۴) که مهتري (۵) آنجا بود با مردم خود باستقبال برآمده بدولت رکاب بوس بادشاه رسيد، و درون قلعه خالي کرده، چند روز بادشاه در آن قلعه تشریف داشتند. و از مردم تهته جناب سيادت ماب سيد هلي شيرازي ۱۵ که 'شيخ الاسلام' آن وقت بود، ملازمت (۶) اختصاص يافت و هدايا از قسم فواکه و عطريات، بوقت گذرانيد. درين اثنا کوکب اقبال از افق اجلال طلوع نمود، و در شب يکشنبه شهر رجب (۷) ۸۹۴۹ تسع و اربعين و

(۱) ب: داد (۲) ب: اينکه؟ (۳) ب: اوردو

(۴) ب: تا دير سال (۵) ب: مهتر (۶) ب: بشرف ملازمت

(۷) ب: در يکشنبه پنجم رجب

- تسع مائة حضرت شهنشاهی جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه متولد شد. و حضرت بادشاه از تولد فرزند ارجمند بغایت خوش حال و خوش وقت گشته، و لباس نور اقتباس اول حضرت عرش آشیانی بر مسبیل تبرک از پهرهن سید مذکور مرتب فرموده (۱). و چون عمر کوت جاي برداشت بادشاهی ۵ نداشت، ناچار رای امرای بادشاه بجانب [۲/۳۹] سند قرار گرفت. از آن جا متوجه شده به قصبه جون رسیدند آن معموره بر کنار دریا مسمی به رین واقع شده، از کثرت حدایق و انهار و لطافت و نزهت در بلاد سند ممتاز است. چند گاه در ظاهر قصبه مذکور در میان بساتین طرح اقامت انداختند (۲). ۱۰ و میرزا شاه حسن در حوالی آن قصبه بجمعیت خود فرود آمده اقامت نمود. در اطراف قصبه مذکور پیوسته میان لشکر بادشاهی و لشکر ارغونیه محاربات واقع شد، تا روزی تیمور سلطان و شیخ علی بیگ و تردی بیگ خان با جمعی بتاخت قلعه که مملو از غله بود توجه نمودند. از طرف میرزا ۱۵ شاه حسن، سلطان محمود خان بهکری خبردار شده با جمعیتی کثیر وقت سحر بر ایشان ریختند. شیخ علی بیگ مع اولاد ثبات قدم ورزیده در عرصه رزم بکار آمدند، و جمعی دیگر نیز از دلاوران درین کار راز رخت وجود بعالم بقا کشیدند، و از مردم شاه حسن نیز چندی مقتول شدند. از (۲) حدود ۲۰

(۱) ب: فرمود، چون عمر کوت (۲) ب: انداخت (۳) ب: و از

این واقعه خاطر اشرف بادشاه مکدر شده دل (۱) از سند سرد کرده عزم توجه بجانب قندهار مصمم ساختند.

در خلال این ایام در هفتم ماه محرم ۹۵۰ هـ خمس و تسع مائه بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بملازمت بادشاه رسانیدند. مرهمی بر خاطر بادشاه نهاده سخن مصالحه در میان آورد. و میرزا شاه حسن این معنی را غنیمت شمرده راضی گشته صد هزار مثقال نقد و سائر اسباب سفر مهیا ساخته معه سیصد راس اسب و سیصد نفر شتر بملازمت عالی فرستاد و هلی در برابر قصبه جون بستند، و تاریخ مصالحه و بستن پل را همایون بادشاه "صراط مستقیم" (۹۵۰ هـ) ۱۰ یافتند که سنه خمسین و تسعمائه است. و حضرت بادشاه در هفتم ربیع الآخر سنه مذکور بجانب قندهار نهضت فرمود، و میرزا شاه حسن به تهته مراجعت نموده.

گویند که: میرزا شاه حسن در اواخر ایام بمرض فالج مبتلا گردید. و اکثر مردم [۳۰] اوباش و ارزال ۱۵ و اجلاف به محرمیت و قرب او اختصاص یافتند، و مردم مغول و ارغون و ترخان و سائر ایماق از ملازمت او محروم گردیده بمنازل خود می بودند، و کار مردم اوباش روز بروز در ترقی بود. چنانچه در اوائل سنه ستین و تسع مائه اربابی بلده تهته به عربی گاهی (۲) قرار گرفت، و زمام مهم رعایا بید ۲۰ اختیار اسمعیل بهاره مقرر شد (۳). در اواخر سنه مذکور

میرزا شاه حسن عربی گاهی را در تغلق آباد جانشین خود کرد (۱). محافظت شهر به 'شبیہ' و 'رفیق' که غلامان زر خرید و معتمد علیه بودند تفویض فرموده (۲)، مردم مغل و ارغون و ترخان و غیره تابع او ساخته خود به بهکر متوجه شده (۳). کار بجائی رسید که پسران عربی گاهی دست تعدی دراز کرده آزار و ایذا به مغول میرسانیدند، و ازین سر مردم ارغون و ترخان مدتی حیرت زده در تهته مغموم می بودند. مع ذالک عربی گاهی باتفاق رفقای خود به میرزا شاه حسن عرضداشت نمود که: مردم ارغون و ترخان از جاده انقیاد و اطاعت شما بیرون افتاده اند، اندیشه‌های باطل بخاطر ۱۰ دارند، و این ملک از دست می‌رود، و خبر شرط است. و (۴) آتشی غضب میرزا شاه حسن بر افروخت، در جواب آنها (۵) نوشته که: این چند فتنه جو ارغون، مثل میر فرخ و میر کیبک و میر تیمور و میر فاضل و میر خله و غیره را ۱۵ مهمانی (۶) نموده در قلعه بکشند، باقی مردم همه مطیع و منقاد شما خواهند بود. و از روی غدر به مغلان نیز منشور مشتمل بر عنایات صادر کرده که: شما برادر و الوس مائید و این مردم در معنی نوکر و غلام شمایند (۷)، ما برغم مردم سمه چندی این مردم ارزال را برداشت

(۱) ب: کرده (۲) ب: نموده (۳) ب: شد و کار

(۴) ب: آتش غضب (۵) ب: در جواب نوشته

(۶) ب: مهمانی در قلعه نموده بکشند (۷) ب: شما اند

- نموده باین مرتبه رسانیدیم، اگر شما در اجرای حکم ما کوشیده اطاعت آنها می کنید، و عزت می دهید، این مردم معزز بوده سرگرم خدمات مرجوعه خواهند بود. القصه هر دو منشور بدست مغولان می افتد، و بر غدر [۴/۴۰] حکم کشتن خود واقف شده از میرزا شاه حسن روگردان گشته (۱) ۵ و عربی و رفیق و شبیه و اسماعیل را در اول ماه محرم سنه ۹۶۱ هجری و ستین و تسع مائه بقتل رسانیدند (۲). ماه بیگم حرم میرزا شاه حسن مع خاصه خیلان را محبوس کرده مشورت کردند که: از یک سردار گریز نیست، اولاً یکی را بسرداری باید قبول نمود، تا کار توانیم پیش ۱۰ برد. ازین بزرگان هر یکی گمان بسرداری بخود داشته بسرداری دیگر راضی نمی شد که بوجود ما این امر خطیر بدیگری نمی رسد. آخر الامر قرار بدین دادند که ما مردم ارغون یک دیگر را سلام و کوروش نمی کنیم، مصلحت آنست که: از قوم ترخان یکی سردار خود سازیم، و ۱۵. لیاقت این امر رفیع میرزا (۳) عوسی ترخان که حاکم قصبه فتح باغ است و وی مرد دانا و مدیر و سردار زاده است، از گفته ما بیرون نخواهد بوده میرزا مذکور را از فتح باغ طلبیده اظهار این مدعی نمودند، و میرزا عیسی از روی پختگی تواضع (۴) بسیار و ایستادگی نموده، حکمی او را ۲۰

(۱) ب: شده (۲) ب: و ماه بیگم حرم میرزا را با خاصه خیلان

(۳) ب: بهیرزا (۴) ب: تواضع و ایستادگی

گرفته بر مسند حکومت و ایالت و سریر سلطنت ولایت تهته نشانده با و متابعت نمود (۱) و آداب کورنشی و تعظیم سلاطین بجا آورده نطق بندگی بر کمر جان بسته دور دور (۲) میرزا عیسی ترخان گفته تقاره نواختند. و میرزا مذکور دست بخزانہ دراز کرده زر وافر به سپاه داده، ۵ جمعیت خوب بهمزسانیده بد اقتدار خود را بر ایل و الوس قوی گردانید. باستماع این خبر نائره (۳) غضب میرزا شاه حسن اشتعال نموده جماعه ارغون و ترخان که در بهکر بودند، مثل میر جانی بیگ ترخان و میر احمد ترخان و میر حمزه بیگلار و میر مراد حسین بیگ (۴) و غیره ۱۰ هرهمه را مقید ساخت (۵)، با لشکر گران بداعیه محاربه و مقاتله ارغون و ترخان عازم تهته گردیده چون دو گروهی شهر تهته رسید، بر کنار ناله ساپناه انعقاد جیوش بین الطرفین [۱/۳۱] واقع شد. و دوسه دفعه محاربه و مقاتله دست داد، و هر (۶) دفعه جمعی کثیر از طرفین ۱۵ بقتل رسیدند.

چون آتش جدال و قتال از جانبین افروخته شده (۷)، درین اثنا میرزا شاه حسن بمرض الموت مبتلا شده و سلطان محمود خان بهکری که از امرایان عظام میرزا شاه حسن

- (۱) ب: نمودند (۲) ب: و آواز دور میرزا عیسی ترخان گفته
 (۳) ب: تازه (۴) ب: بیگلار (۵) ب: ساخته
 (۶) ب: هر دفعه (۷) ب: شد

و سپه سالار لشکر او بود، پسر میر فاضل کوکلتاش است،
 و وی پسر عاقل خواجه بن احمد (۱) ا ملوک حیز (؟)
 اصفهانی است. در زمانی که (۲) صاحب قران امیر تیمور
 گورگان بتسخیر عراق نهضت فرموده، ملوک اصفهان سرکشی
 کرده در مقام اطاعت و انقیاد نیامدند. صاحب قران حکم ۵
 بقتل و تاراج آنها فرموده و فوجی از افواج قاهره تعیین نمودند
 در آن تاخت احمد خواجه پدر عادل خواجه بدست میر حسن
 بصری که پدر میر ذوالنون باشد، و میر مذکور او را پسر
 خوانده نظر تربیت و رعایت بر وی گماشت. و احمد خواجه
 بسه واسطه بملک محمود خان می رسد، و ملک محمود خان ۱۰
 بکثرت جود و سخاوت مشهور است، و به نوزده واسطه به
 عدی بن حاتم (۳) میرسد. و الحق سلطان محمود خان
 بهکری نیز شائبه جود او داشته و در شجاعت و دلاوری
 بی نظیر بود، و در خدمت میرزا شاه حسن ترددات نمایان
 بکرت و مرت (۴) ازو بظهور آمده بود، دید که میرزا ۱۵
 شاه حسن عازم سفر آخرت است و هر روز جمعی از مسلمانان
 کشته می شوند (۵)، بعد از فوت میرزا شاه حسن کار بر

(۱) ب: احمد خواجه که از ملوک جیره اصفهان است، این کلمه
 در اصل حیز و در (ب) جیره است، شاید صحیح آن حویزه باشد که
 در غرب ایران در خاک کنونی عراق واقع بود (رک: حبیب السیر
 ۴/۳۹۸ عیاسنامه ۱۷۸) (۲) ب: که حضرت صاحب قران
 (۳) ب: حاتم طائی (۴) ب: بکرات و مرات (۵) ب: شود

- ما تنگ می گردد، و برآمدن ازین ورطه از اشکال نخواهد بود، بنا بر آن خفیه به میرزا عیسی ترخان کس فرستاد که : شاه حسن (۱) مهمان چند روز است و بغیر ما و شما کسی (۲) در میان نیست، انساب آن ست که طریق مصالحه پیش باید گرفت، و از ولی نعمت خود رو گردان نباید شد، ۵ مادامی که میرزا شاه حسن در قید حیات اند [۳/۳۱] با و سرکشی نداریم، بعد از آن این مملکت بالمناصفه میان ما و شما مقسوم خواهد بود، چنانچه از لکی تا آب شور تعلق بشما دارد، و از کوه لکی تا بهکر بمن صباح آن، ۱۰ باشارت سلطان محمود بهکری، جناب شیخ عبدالوهاب پورانی و میرزا قاسم بیگلار آمده عذر خواهی نمودند که : بواسطه بی ادبی مردم ارغون که نسبت بغلامان میرزائی واقع شده، مرزا عیسی شرمنده و منفعل است. اگر رقم عفو بر تقصیر او کشیده مردم ارغون و ترخان که محبوس اند ازو گردانند، امیدوار رحمت شده بملازمت می آید. میرزا شاه حسن ۱۵ بر سر رحمت آمده ارغون و ترخان را از بند برآورده پیش میرزا عیسی بفرستاد. و میرزا عیسی ماه بیگم را با خاصه خیلان میرزا باردوی میرزا مذکور رسانند. روز دوم میرزا قاسم بیگ با نشان مرحمت عنوان پیش میرزا عیسی ترخان آمد، مضمون نشان آن بود که : نایبست این ملامت ۲۰ (ب : ملازمت) بخود گرفت و به بدنامی طرفین راضی شده

مضی ما مضی، الحال امیدوار عنایت بوده بخاطر جمع، ملازمت نماید و یا پسر خود را بفرستد که تا دیده و دانسته از روی مهربانی بلده حکومت تهته باو تفویض نموده بجانب بهکر مراجعت می نمایم .

- چون مردم ارغون و ترخان و سپاه از روی عاقبت ۵ اندیشی رفتن میرزا عیسی را صلاح ندیدند، میرزا عیسی روی به پسر (۱) محمد باقی نمود، فرمود که: ترا باید رفت! او ابا نموده بعرض رسانید (۲) اگر: بنده را کشتنی است خود بکشند، بدست دشمن چرا میدهند! بعد از آن روی بمیرزا صالح پسر دوم خود نمود، او برخواسته تسلیم نمود ۱۰ که: خاطر اشرف جمع می باشد (۳)، بنده می رود، خالی ازین دو سخن نیست، یا بوعده خود وفا می کند یا نه، اگر کرد، فهو المراد. اگر طور دیگر واقع شد، سلامتی شما مطلوب است [۲-۴] فدای شما می کردم و مرتبه شهادت می رسم! میرزا عیسی ترخان جرات او را (۴) دیده از روی ۱۵ عاطفت پدری او را معانق ساخته رخصت فرمود. میرزا محمد صالح (۵) با هشت جوان کار آزموده (۶) در تاریخ چهارم شهر ربیع الاول ۹۶۱ هجری قمری و ستین و تسع مائة همراه میرزا محمد قاسم بیگلار بخدمت میرزا شاه حسن

(۱) ب: پسر کلان میرزا باقی نموده (۲) ب: رسانید که

(۳) ب: جمع باشد (۴) ب: او دیده (۵) ب: میرزا صالح

(۶) ب: جوان کارزار

رسید (۱) و پیشکش گذرانید. میرزا شاه حسن بر سر مرحمت آمده بر حسن عقیدت و جرات او آفرین کرده او را پسر خوانده، بخلمت فاخره و کمر بند و خنجر مرصع و اسب زرین (۲) لجام و طره مرصع و علم طوق و نقاره مرحمت نموده حکومت تهته بدو تفویض داشته رخصت فرموده. او سالمآ و غانماً ۵ نقاره نواخته به تهته آمده آنچه یافته بود پیش کهن پدر نامدار کرده، چاکر وار در لوازم خدمتگاری قیام نمود.

و میرزا شاه حسن همان ساعت بجانب بهکر مراجعت نمود، تا آنکه دوازدهم ماه مذکور سنه الیه، در موضع علی پوتره بیست گروهی تهته برحمت حق پیوست، و سلطنت ۱۰ اوسی و دو سال بود. ماه بیگم و شیخ عبدالوهاب نعمی او را به تهته برده در کوه مکی بطریق امانت مدفون ساختند، و بعد از دو سال میرزا (۳) عیسی ترخان نعمی میرزا شاه حسن را بدست جناب میر سید علی شیرازی و ماه بیگم مذکور به مکه معظمه فرستاد تا در جنب قبر ۱۵ پدرش شه بیگ بخاک سپردند.

(۱) پ: رسیده پیشکش (۲) پ: اسب مع زین و لجام طلا مرصع و طوق

(۳) پ: دو سال میرزا شاه حسین را بدست

میرزا عیسیٰ ترخان

بن میرزا عبدالعلی ترخان بن میرزا عبدالخالق ترخان
بن ارغون خان (۹) بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولیخان
بن جنگیز خان است. بعد از میرزا شاه حسن ارغون بر سریر
سلطنت و ایالت تهته جلوس نمود. و میرزا عیسیٰ بصفات ۵
حمیده و سمات پسندیده ا تصاف داشت و در رواج اسلام
کوشش می کرد [۱۳۲] و تعظیم و توقیر سادات عظام
و مشایخ کرام بجا می آورد، و علما و فضلا دوست بود،
با اهل الله و صلحا با اعتقاد و اخلاص درست سلوک می کرد،
و با سپاه و رعیت در مقام ملائمه بوده، فراخور هر کس
رعایت می نمود.

و میرزا صالح ترخان از پسران خود ولی عهد ساخته
زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط امور ملکی بید اقتدار
او سپرد، و جز نام سلطنت بخود نگذاشت. و میرزا محمد صالح
در شجاعت و سپاه گری بی نظیر بود، و کسی نبود که ۱۵
در میان نبرد با او همسری کند، و در خدمت و اطاعت پدر
و ضبط و ربط ملک و رفاهیت رعیت و رعایت سپاه و تنبیه
و تادیب مفسدان دقیقه فرو نمی گذاشت. ازین جهت
تمام ایل و الومن و سپاه و رعیت (۱) از او رضامند بوده،
در اطاعت و موافقت (۲) او بجان میکوشیدند. بندوبست ۲۰

(۱) ب: و سپاه ازو رضامند (۲) ب: موافقت و مراعت

ملک چنانچه می باید در اندک نمود .

- از اطراف و جوانب تهته خاطر جمع ساخته (۱) ، میرزا جان بابا را که از برادران باو یک جهت بود ، بجای خود در خدمت پدر نامدار گذاشته ، با جمعی دلاوران در تاریخ چهاردهم شهر شوال ۹۶۱ هـ مذکور جانب سیوستان تاخت نموده . بتاریخ بیست و یک شهر مذکور قلعه سیوستان را از مردم محمود خان بهکری زود (۲) گرفته بتصرف خود آورد . و چون خبر به سلطان محمود خان رسید ، لشکر را جمع نموده از بهکر برآمده تا دست بردی بر میرزا صالح ترخان نماید (۳) . باستماع این خبر میرزا عیسی ترخان از تهته با لشکر گران متوجه تسخیر بهکر شد . و در اوائل محرم الحرام سنه اثنی و ستین و تسع مائه (۴) [۹۶۲ هـ] در حوالی بهکر نزول نمود . سلطان محمود با جمعیت خوب مستعد محاربه و مقاتله شد . آتش جنگ جانبین افروخته دو سه جنگ واقع شدند ، [۲/۳۲] و جمعی کثیر طرفین بقتل رسیدند (۵) . سلطان محمود را چون (۶) تاب مقابله و مقاتله نماند در قلعه بهکر متحصن گشت ، و میرزا عیسی ترخان تضییق محاصره نمود ، چنانچه کار بر مردم قلعه تنگ گردید . لاجرم سلطان محمود خان بهکری ، سید میر کلان ، جد میر معصوم بهکری می باشد ، نزد میرزا عیسی ترخان

(۱) ب : نموده (۲) ب : زده (۳) ب : بنماید

(۴) ب : ستین - اصل : سبعین (۵) ب : رسید

(۶) ب : را تاب مقابله نماند

فرستاد، و حقوق آشنائی و دوستی و اخلاص و دولتخواهی خود ظاهر نموده، التماس نمود (۱) که: بهکر باو گذارند (۲) که بر سرحد هندوستان واقع است، و در معنی از ایشان است، و سیوستان مع توابع و لواحق نیز تعلق به میرزا (۳) عیسی ترخان داشته باشد.

۵

درین اثنا خبر رسید که مردم فرنگ که از بندر لاهوری بکومک لشکر میرزا عیسی ترخان می آمدند، شهر تهته از لشکر خالی دیده غارت کرده اند، و در شهر آتش زده مردم را اسیر کرده رفتند. بنا بر آن میرزا عیسی ترخان ملتس سلطان محمود بهکری را قبول نموده تجدید عهد کرده، رفع ۱۰ منازعت ساخته، مراجعت فرموده، کوچ بکوچ در اندک مدت به تهته رسیده در عمارات و آبادانی آن ملک کوشیده، بفراغ بال بر مسند کامرانی می کردند (۴).

در اوائل ۵۹۶ هجری و ستین و تسع مائه میرزا

محمد باقی سرکشی نموده باغی گشت که من پسر کلانیم ۱۵ بوجود من، ولی عهدی بمرزا صالح نمی رسد، و کار بمحاربه کشیده بعد از جنگ و جدال شکست خورده میرزا محمد باقی، بجانب ونکه که مسکن سوده است، توجه نموده از آنجا بهمراهی بعضی مردم ارغون که با او موافق بودند، از راه عمر کوت و جوسلمیر به بهکر آمد، و سلطان (۵) محمود خان ۲۰

(۱) ب: نمودند (۲) ب: بگذارند (۳) ب: بمیرزا داشته باشد

(۴) ب: کامرانی نشسته (۵) ب: بسطان

بھکری ملاقی شد . و خان مومی الیہ در اعزاز و احترام
 میرزا محمد باقی کوشید (۱) و رعایت و مراقبت احوال او
 بواجبی مینمود . و میرزا عیسیٰ [۱/۴۳] ترخان بواسطہ
 خاطر جوئی میرزا محمد صالح ترخان، فرزند محمد باقی را
 نیز از تہتہ اخراج نمودہ بہ بھکر فرستاد . میرزا محمد باقی ۵
 ہر چند تلاش نمود کہ عازم ہندوستان شود، سلطان محمود
 نمیگذاشت، و اندیشہ می کرد کہ مبادا لشکر از ہندوستان
 باین حدود بہارد، ناچار عبور آن لشکر از بھکر خواهد شد،
 اما (۲) خلل درینجا واقع می شود . بہرحال تسلی میرزا
 محمد باقی نمودہ مانع می آمد . ۱۰

تا در ۸۹۷۰ سبعین و تسع مائتہ میرزا محمد صالح
 ترخان مذکور کہ از شجاعان آن عصر بود و در اکثر
 حروب و کارزار لوازم شجاعت و جلالت اظہار کردہ
 فتوحات نمودہ، داد مردی و دلاوری دادہ، شزبت شہادت
 چشید، از دست بلوچی مرید نام کہ قوم و قبیلہ او را ۱۵
 میرزا مذکور بواسطہ قطاع الطریقہ کشتہ . و آنچنان بود
 کہ مرید بدبخت ہرمم داد خواہ عرضہ داشت بدست گرفتہ
 بسر راہ میرزا ایستاد، داد! داد! وا نمود . میرزا مذکور
 او را نزدیک طلبیدہ از اسب خم شدہ میخواست کہ عرضداشت
 بگیرد کہ آن بدبخت دست در گردن میرزا کردہ خنجر ۲۰

را در شکم میرزا زد، و بآن (۱) زخم کاری برحمت حق پیوست.
و تاریخ شهادت او "ظلم" ۵۹۴ هـ که نهصد و هفتاد
است یافتند.

و بعد از شهادت میرزا صالح ، میرزا عیسی ترخان ،
میرزا جان بابا را ولیعهد خود گردانید. و بعد از چند گانه (۲) ۵
سلطان محمود بهکری (۳) گناه میرزا باقی را درخواست
نمود ، بمعرض قبول نیفتاد . بعضی امرا که طرف میرزا
محمد باقی داشتند ، خاطر نشان میرزا عیسی ساختند که :
درگفت و شنود خوب نیست که پسر تو نوکر سلطان محمود
باشد. با میرزا عیسی را از (۴) سر غیرت آورده مهربان ساخته ۱۰
با (۵) جناب شیخ عبدالوهاب پورانی و میر یار محمد که
خواهر زاده میرزا عیسی ترخان بود بطلب میرزا محمد باقی
فرستادند . چون میرزا محمد باقی را آورده (۶) بخدمت میرزا
عیسی [۲/۴۳] مشرف ساختند . قصبه سومستان را بجاگیر او
مقرر فرموده رخصت نمود .

۱۵

چون میرزا عیسی مرد با تحمل و بردبار بود، رعایت
الوس بسیار میکرد ، مردم ارغون در مقام عصیان و طغیان
آمده قدم جرات در میدان مخالفت نهادند . در حیني که
مردم ارغون از آب میگذشتند کسان میرزا عیسی ترخان

(۱) ب : بآن زخم برحمت (۲) ب : چند گانه

(۳) ب : سلطان محمود خان (۴) ب : بر سر غیرت (۵) ب : تا

(۶) ب : محمد باقی آمده بخدمت میرزا عیسی مشرف گشته

آتش بازي را سر دادند. کسان بسيار از آن مردم تلف شدند، باقي مانده ارغون پريشان و محزون بجانب بهکر شتافتند، و از سلطان محمود استدعای کومک کردند، و سلطان محمود هر کدام را اسپ و خلعت داده جمعی از ملازمان خود را همراه ساخته بهوالي سيوستان فرستاد. و آن جماعه باتفاق ۵ ارغون قلعه سيوستان را محاصره نمودند و یک دو دفعه بر برج برآمدند (۱)، امثا کاري ساختند و ميرزا عیسی ترخان با لشکر گران از تهته برآمده جمعی را پیش فرستاد که این مردم از قلعه دور ساخته و تعاقب (۲) آنها نمودند. و در موضع "رفیان" بين العسکرين آتش جِدال و قتال بر افروخت ۱۰ و مردم خوب (۳) سلطان محمود مقتول شدند، و فتح از طرف غیبی (۴) رو نمود. و متعاقب ميرزا عیسی آمده در برابر قصبه دربیله نزول فرمود (۵). و سلطان بمدد مردم خود از بهکر برآمده در برابر قصبه دربیله نزول نمود (۶)، قلعه ساخته بمراسم جنگ اقتدام نموده و عاقبت الامر بصواب ۱۵ دید ماه بیگم و شیخ عبدالوهاب پوراني صلح واقع شده، ميرزا عیسی ترخان به تهته مراجعت نمود (۷).

در ۴۷۹ هـ اربع و سبعین و تسع مائة ميرزا عیسی ترخان

(۱) ب: برج برآمدند (۲) ب: ساخته تعاقب

(۳) ب: خوب از سلطان کشته (۴) ب: و فتح بميرزا عیسی روي نمود

(۵) ب: نموده و سلطان (۶) ب: نموده

(۷) ب: فرمود و سلطان محمود به بهکر آمد

رخت هستی را بدار (۱) بقا کشید، و در حین ارتحال اراده نمود که مردم ارغون و ترخان و امرا و ارکان دولت و اعیان حشمت طلبیده که از سر نو با میرزا جان بابا ولی عهد متابعت نمایند [۱۳۳۱] اما ماه بیگم مانع آمده، نگذاشت که: بوجود میرزا محمد باقی که پسر کلان است، این امر ۵ بدیگری نمیرسد! و میرزا عیسی گفت که: این مرد ظالم طبیعت است، ایذا و آزار بخلق الله و الوس خواهد رسانید و تو نیز از دست او هلاک خواهی شد! آخر همچنان بظهور آمده که بر زبان او رفت. ماه بیگم مردم را بتعجیل پیش میرزا محمد باقی فرستاد. چون میرزا در گذشت، فوت او را ۱۰ بنا بر مصلحت مخفی داشتند. میرزا محمد باقی آمد. بعد از آن در مقبره که جهت او ساخته بودند مدفون نمودند. مدت سلطنت او چهارده سال بود.

میرزا محمد باقی ترخان

بعد از فوت پدر نامدار بر سریر حکومت و سلطنت جلوس
نموده، او حاکم جابر بود. در (۱) اوائل سلطنت، زمام اختیار
نئید اقتدار از امرای امثال میر قاسم بیگلار و میر جوچک (۲)
و غیره سپرده چون اول سلطنت بود، آثار قهر و سیاست از وی ۵
معائنہ نکرده بودند و مهابت و خوف او در دل‌های ایشان
جا نکرده بود. مردم ارغون از بیباکی و کوتاه اندیشی
بی روشیها میکرد (۳) میرزا باقی بتغافل میگذرانید، و بنصائح
و توییح زبانی از افعال ناهموار خود باز نمی آمدند، تا کار
بجائی رسید که کسان شهنه میرزا محمد باقی را از محله ۱۰
مغلواره، و میرزائی، و اگر، منع کردند که: کسان میرزا
محمد باقی در این (۴) محالات نیامده باشند، که نصف
شهر از بازار میرزائی طرف شمال تعلق به میرزا محمد باقی
دارد! و نصف دیگر از بازار مذکوره جانب جنوب بما (۵)!
و از پرده برآمده پیغام صریح (۶) او را به میرزا محمد باقی ۱۵
نمودند که اگر: خزانه و ملک بالمناصفه بما میدهد (۷)،
او را، بسروری (۸) خود قبول داریم و الا آماده جنگ

(۱) ب: و در (۲) ب: خوچک، (۳) ب: میکردند و میرزا

(۴) ب: درین (۵) ب: بمایان (۶) ب: صریح بهرزا

(۷) ب: میدهد (۸) ب: بسر داری قبول

باشید . میرزا محمد باقی ترخان حیران شده متفکر گردید ،
 و نظام (۱) ملک در اقتضای آن دیده (۲) نائیره غضب (۳)
 و اشتعال آورده در صدد هلاکت آنها گشت . مشورت با امرای
 خاصه خیل خود میان خلیل مهرداد و خسروخان و غیره
 نمود که ، دو هزار جوان جنگی از احشامات سندي و ۵
 ماهیگران هرگنات آورده در قلعه مخفی نگاه دارند ، و از
 روی عذر و تواضع و ملائمت جواب پیغام مردم ارغون
 فرستاد که : خزانه و ملک تمام تعلق بشما دارد و ما دست
 گرفته شمائیم ، اگر فرمایند بجان امان بدهد (۴) ، خزاین و
 ملک تسلیم ایشان نموده خود به سیوستان رود ، اگر از روی ۱۰
 مهربانی خزانه چیزی التفات می فرمایند کمال احسان است .
 مردم ارغون باور داشته بملازمت آمده باز به میرزا محمد باقی
 پیغام فرستادند که : شما صاحب قدردان و ولی نعمت زاده
 مائید ، و ما نوکر و دولتخواه و جان نثار شمائیم ، خزانه و
 ملک بکار نمی آید ، در معنی خزانه و ملک برادرانند ، ۱۵
 انشاء الله تعالی در خدمت شما ده برابر ملک تهته ، ملک
 دیگر می گیرم . بالفعل چون مغلان بیخروج اند ، نصف خزانه
 برای ایشان ارسال فرمایند ، تا تسلی آنها شود . میرزا
 محمد باقی کلیدهای خزانه برای ایشان فرستاد (۵) که :
 ما را چه یارا که بی شما دست بخزانه دراز کنم (۶) ، ۲۰

(۱) ب : صلاح و نظام (۲) ب : دید (۳) ب : نائیره غضب در اشتغال
 (۴) ب : دهند (۵) ب : فرستاده (۶) ب : کنیم

روز دیوان آمده اولاً خزانه قسمت فرمائید. بعد از آن ملک نیز قسمت خواهند (۱) فرمود. و مردم خود را امر کرد: تا صندوقها سر بمهر با غلافها (۲) مخمل و اطلس آورده در دیوانخانه نهند. روز دیوان مردم ارغون بطمع زر و جواهر واقمشه از نقیر و قطمیر (۳) کلهم اجمعون سوار شده، چون ۵ غزدیک قلعه رسیدند میرزا محمد باقی با امرای خاصه خیل حکم فرمود که: دروازه قلعه را ببندند (۴) و میان خلیل مهرداد از دریچه برون (۵) رفته خاطر نشان نماید که میرزا از شما بجان خود می ترسد و این جمعیت شما را با سلاح دیده زهره ترق خواهد شد، چون مطلب قسمت خزانه ۱۰ است [۳۳/۲] چند کدخدا آمده حصه مردم ارغون تقسیم نموده بگیرند مردم ارغون باهم قیل و قال نمودند هر کدام گفت من خواهم رفت، آخر قرار کردند که: همه را دران وقت قسمت می باید حاضر باشند تا یکی بدگمان نشود! میان خلیل گفت: اگر خواه نخواه (۶) بجمعیت باید آمد، ۱۵ پس بی سلاح هر قدر که خواهید (۷) بیائید! بعضی ارغون (۸) و ترخان ذوفنون گفتند که: بی سلاح در قلعه رفتن مناسب نیست! و اکثر از غرور گفتند: آیا شما ازین "سندی بچه" میترسید؟ ما هم از عهده او خواهیم برآمد، و

(۱) ب: خواهد (۲) ب: غلافهای (۳) ب: از نقیر تا قطمیر
 (۴) ب: قلعه بندند (۵) ب: بیرون (۶) ب: خواه نخواه
 (۷) ب: هر قدر که خواهید بیائید (۸) ب: بعضی ارغون ذوفنون

اصلا مصلحت نیست که وقت قسمت زر و جواهر درمیان برادران سلاح باشد. بعد از آن از کمال (۱) حرص و طمع قریب پانصد ارغون، نامی بی سلاح در قلعه آمدند، و در خدمت مهرزا محمد باقی آداب کورنش و سلام بتقدیم رسانیده هر کسی (۲) بجای خود بنشست (۳). چون صندوقها ۵ بقفل سر بمهر دیدند بیتاب شده گفتند: شمردن زر و قسمت نمودن جواهر بطول میکشد! صندوقها سر بسته قسمت باید نمود، و قرعه باید انداخت به بخت و طالع هر کس! میرزا محمد باقی گفت که: قاشق آتش تیار است، اولاً نوش جان بکنید. بعد از آن هر چه بخاطر (۴) برادران میرسد بعمل می آید. چون آتش و طعام آوردند، و هر کس دست بطعام دراز کرد، میرزا محمد باقی پیش دستی کرده چند لقمه نوش جان فرمود، بعد از آن رومال برگرفته (۵) برخواست که استفرغ خواهد کرد. باین بهانه میرزا محمد باقی بیرون آمد، و مردم نندي و ماهی گران از چپ و راست ۱۵ دست بشمشیر کرده در آمده ارغونیان را مقتول ساختند، چنانچه آتش و خون از ناودانها جاری شد. پس از آن حکم بقتل عام ارغون فرموده (۶)، سر ارغون به پانصد مهر مقرر کرده. ازین مهر بسیار مردم غیر ارغون که صورت مغلی داشتند مقتول گشتند. گویند که آن روز (۷) هزار آدم ۲۰

(۱) ب: یکمال (۲) ب: هر کدام (۳) ب: نشست

(۴) ب: بخاطر میرسد (۵) ب: گرفته (۶) ب: فرمود

(۷) ب: قره‌ب هزار

بقتل رسید و بقیة السیف گریخته در بلاد و ولایت متفرق و منتشر گشتند، و اکثر به بهکر رفتند. بعد از آن میرزا محمد باقی بخاطر جمع بر مسند ایالت و فرماندهی کامران و فرمان فرما گشت، و سپاه و رعیت و اهشام ازو هراسنده مطیع و منقاد شدند.

۵

و درین اثنا ناهید بیگم از هندوستان بقصد ملاقات مادر خود ماه بیگم آمده. گویند که: ماه بیگم دختر محمد مقیم برادر شاه بیگ ارغون بود که قبل ازین در قندهار بدست لشکریان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه

افتاده بود، و بادشاه او را در سلک ازدواج میرزا قاسم کوکه در آورده، دختر ناهید بیگم ازو تولد شد. بعد از آن ماه بیگم از کابل گریخته تنها به قندهار آمد، و میرزا شاه حسن او را در سلک ازدواج خود کشید. و بعد از فوت میرزا شاه حسن که نعش میرزا مذکور به مکه^۱ معظمه رسانیده

بزیارت حرمین مشرف شده، باز به تهته آمده. ماه بیگم ۱۵ مذکور را میرزا عیسی ترخان در حباله^۲ نکاح در آورد (۱).

در آن ولا که حضرت جلال الدین اکبر بادشاه هندوستان را تسخیر نمود، ناهید بیگم برخصمت حضرت بادشاه بجهت ملاقات والده خود آمده به حاجی ماه بیگم مادر خود ملاقی

شده. میرزا محمد باقی از آمدن او متوهم شده طرح خصومت ۲۰ به حاجی ماه بیگم و ناهید بیگم انداخته در صدد هلاکت

آنها شد، تا آنکه (۱) رابعه بیگم دختر ناهید بیگم که سابقاً در حباله نکاح میرزا محمد باقی در آمد در میان ایشان صحبت برار کرد و از طرف ناهید بیگم خاطر جمع شد از سر هلاکت بیگمان در گذشت.

و در همین سال سلطان محمود بهکری بترغیب و ۵

تحریرص مردم ارغون متوجه محاربه میرزا محمد باقی ترخان گردید. چون در نواحی نصرپور رسید، هنوز التقای جیوش بین الطرفین واقع نگشته بود، باستماع تشریف آوردن حضرت بادشاه به پتن شیخ فرید بداعیه زیارت مشایخ ملتان، متوهم شده کشتیها و اسباب زیادتی خود را سوخته از راه ۱۰ خشکی کوچ بکوچ به بهکر باز گردید.

در سنه ۹۲۵ هـ خمس و سبعین [۲/۳۵] و تسم مائة

میرزا جان بابا که ولی عهد میرزا عیسی ترخان بود، باتفاق میرزا شادمان که از شجاعان روزگار بود (۲)، داماد میرزا محمد باقی بود، و از جانب پدر به سلطان قلی برادر میر ۱۵ ذوالنون ارغون میرسید، علم دعوی سلطنت بر افراخت. و از اطراف و جوانب جمعیت خوب بهم رسانید (۳)، در حوالی

(۱) ب: تا آنکه رابعه بیگم دختر ناهید بیگم که سابقاً در نکاح میرزا نجابت خان بود و در میان ایشان تفریق واقع شد، در نکاح میرزا محمد باقی در آمد و در میان ایشان صحبت برار کرد، و از طرف ناهید بیگم خاطر جمع نموده از سر هلاکت بیگمان در گذشت.

تاریخ معصومی: رابعه بیگم

(۲) ب: روزگار و داماد (۳) ب: رسانیده

- تهته برابر اردوي ميرزا محمد باقي خندق كننده، مقام ساخته، آغاز محاربه نموده. چون آتشي جنگ و جدال طرفين افروخته شد و التقاء جيوش در ميدان رزم واقع گشته (۱)، اتفاقاً شكست در لشكر ميرزا جان بابا افتاد، و ميرزا جان بابا خود را بگوشه كشيده شبخون بر آورد، و ميرزا محمد باقي ۵
- در (۲) موضع واله آباد بود. شاه قاسم بيگلار با جمعي دلاوران روزگار بر كشتي خاصه ميرزا محمد باقي بر آمده قصد كشتن ميرزا مذكور كرد. ميرزا محمد باقي آگاه شده شمع را كشته، شمعدان طرف شاه قاسم انداخت، اثر زخم آن، بر روي شاه قاسم تا مردن ظاهر بود، و رايحه بيگم ۱۰
- خود را درميان انداخته دروازه بالا خانه كشتي بسته زور زده ايستاد، و ميرزا محمد باقي در عقب گشته خود را در آب افكند، و به زورقچه كه در عقب كشتي ايستاده كرده بودند، رسیده بدر رفت. و شاه قاسم از درون دروازه شمشير سيخچه كرده تا بشكم رايحه بيگم خورد و بان زخم بيفتاد ۱۵
- و دروازه وا شد. چون تاريخي بود شاه قاسم دانست كه كاري كرده، با همراهان جان بابا گفت كه: ميرزا محمد باقي كشته گرديد، و غلغله و ولوله قتل ميرزا محمد باقي درميان افتاده و تفرقه عظيم در اردوي ميرزا محمد باقي واقع شد. چون ميرزا محمد باقي سلامت از آب گذشته ۲۰

نقاره کرد (۱)، دانستند که میرزا محمد باقی سلامت است. اهل اردوی دست بشمشیر کردند و مردم خوب میرزا جان بابا بقتل رسیدند، و از کسان میرزا محمد باقی نیز جمعی کثیر مقتول گشتند، و میرزا جان بابا با معدودی از اردوی بر آمده طرف احشام [۱/۳۶] مردم سمیجه متوجه شدند، و ۵ یک سال در آن گوشه گذرانید.

تا در ۵۹۷۶ ست و سبعین و تسع مائة ناهید بیگم داعیه سفر هندوستان کرده، میرزا محمد باقی صبیح عقیقه خود را در ملک مخدرات حجرات شاهنشاهی انتظام داده مصحوب حاجی ماه بیگم و ناهید بیگم باهتمام یادگار ۱۰ مسکین ترخان و جمعی از مخصوصان و محرمان خود روانه درگاه فلک بارگاه گردانید، و اشیا و ریخت وافر و جهاز متکثر از هر قسم که لائق کارخانه سلطنت باشد مهیا نموده همراه ساخت. چون این مردم بحدود لکعلوی رسیدند، میرزا جان بابا بایشان پیوست و یادگار مسکین ترخان و ۱۵ بیگمان را بر همین آورد که: چه معنی دارد که شما از سند بر آئید و حکومت و ایالت بطریق استعلا به میرزا محمد باقی قرار گیرد؟ این اسباب و جهاز و پیشکش را برهم زده بر سپاه و احشام قسمت کردند و بر محاربه میرزا محمد باقی خود را مستعد گردانیدند. و حاجی ماه بیگم ۲۰ بر فیل سوار گشته علم دعوی ایالت برداشته صفوف مقابله

در میدان مقاتله بیاراست . چو التقای جیوش طرفین واقع شد، نسیم فتح بر پرچم علم میرزا محمد باقی وزید، و لشکر حاجی ماه بیگم قرار بر فرار اختیار کردند (۱) . و میرزا جان بابا بیادگار (۲) مسکین ترخان در اول تاخت بجانب ککراله کناره آب شور بدر رفتند . ناهید بیگم نیز بجانب ۵ بهکر با معدودی چند خود را بگوشه کشید، و حاجی ماه بیگم دستگیر شده . و میرزا محمد باقی بعد از فتح بمدارالملک تهنه مراجعت نموده ، حاجی ماه بیگم را معاتب (۳) و محافظت ساخته محبوس گردانید، و آب و طعام ازو باز داشته تا بآن حالت از (۴) گوشه حبس رخت بکنج لحد کشید . ۱۰ و مردم ارغون که در بهکر بودند، باستصواب سلطان محمود بهکری همراه ناهید بیگم بدرگاه خلایق پناه رفتند . میرزا محمد باقی متوهم [۲/۳۶] گشت که البته لشکری حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه بر ما خواهد (۵) آورد، نوازش ارغونیان نموده در تربیت ایشان جد و اهتمام ۱۵ تمام بجا آورده، مردم ارغون که در بلاد منتشر (۶) و متفرق شده بودند جمع آورده فراخور هر کس پرداخت (۷) احوال نمود، بجاگیر و منصب و علوفه بناخت .

بیگه بیگی آغا بنت میرزا عیسی ترخان که در خانه

(۱) ب : کرده (۲) ب : و یادگار (۳) ب : معاتب ساخته

(۴) ب : در (۵) ب : خواهند (۶) ب : منتشر بودند

(۷) ب : فراخور هر کس پرداخت و بجاگیر

یادگار مسکین (۱) بود، پیغام به میرزا جان بابا و یادگار مسکین نمود که: وقت است اگر شما هم بیائید. چون میرزا جان بابا را جمعیت متفرق شده و از صحرا نوردی ملول گشته بود، رفیق غلام که از محرمان میرزا بود، خفیه پیش میان سید علی شیرازی که از اکابر عظام و "شیخ الاسلام" بود فرستاد که: اگر میرزا محمد باقی از سر تقصیرات ما بگذرد و سوگند ۵ مصحف مجید بخورد که آسیب جان ما نخواهد رسید بملازمت او می آئیم! و میان (۲) مذکور شمه ازین مقدمه به میرزا محمد باقی اظهار نمودند. میرزا محمد باقی از روی مکر و غدر آب در چشم کرد و گفت که: میرزا جان بابا و یادگار مسکین ترخان دو بازوی من اند، سوگند بکلام ۱۰ ربانی (۳) مصحف مجید برداشت که: بعد از ملاقات آسیب جانی و مالی به میرزا جان بابا و یادگار مسکین ترخان نخواهد رسید، در رعایت و تربیت ایشان دقیقه فرو گذاشت نخواهم کرد. بنا بر آن در سنه ۵۹۷۹ تسع و سبعین و تسع مائة (ب: ۵۹۸۹) میان (م) مذکور در میان شده، ۱۵ میرزا جان بابا و یادگار مسکین ترخان بریمین میرزا محمد باقی اعتماد نموده بملازمت (۵) میرزا باقی آمدند. باین کیفیت ایشان را بدست آورده بدرجه شهادت رسانید. چون این قضیه نا مرضیه بوقوع آمد بیگه بیکی آغاز گریه و نوحه

(۱) ب: یادگار مسکین ترخان (۲) ب: و جناب مذکور
 (۳) ب: سوگند بکلام ربانی برداشت (م) ب: جناب مذکور
 (۵) ب: بملازمت آمدند

کرده نفرین بمیرزا محمد باقی میکرد. معاندان بسمع میرزا رسانیدند (۱)، بسگان عقور دوزخی هوتی و نوتی جلادان، امر نمود، تا شب بدزدی بخانه بیگه بیگی آغا رفته مع دو پسر صغیر او را خفه کردند.

- چون میرزا محمد [۱/۴۷] غالب پسر میرزا محمد صالح، ۵
 او پسر (۲) میرزا عیسی، را که خورده (۳) بود، و جده او
 درون خانه پرورش مینمود و از خود جدا نمیکرد، چون بعنفوان
 رسید و قبيله کشتی میرزا محمد باقی معاینه کرد، از ترس
 جان، غلامان و سپاهیان خود را امر کرد که شبها گرد
 حویلی او می نشستند و حراست میکردند، و هر گاه سلام ۱۰
 می آمد بجمعیت بوده (ثم) مردم بد بخت به میرزا محمد باقی
 خاطر نشان نمودند که میرزا محمد غالب دغدغه باغیگری
 دارد. او را بیکی از دختران خود نامزد کرد، و مهربانی
 بسیار از روی مکر و فریب (۵) می فرمود، تا میرزا
 محمد غالب خود را مامون دانسته گاه بیگانه در خدمت ۱۵
 میرزا محمد باقی می آمد. روزی او را پیش خود طلبیده
 معانق ساخت، و بوسه بر سر و روی داده فرمود که: جاگیر
 تو زبون است، بخروج سپاه و مردم شما وفا نمیکند، هر پرگنه
 که شما را خوش آید بجاگیر شما مقرر فرمائیم. و بعقدمان (۶)

- (۱) ب: رسانید (۲) ب: این (۳) ب: خورد
 (۴) ب: بجمعیت میبود. و مردم (۵) ب: مکر مینمود
 (۶) ب: و بمتصدیان خود امر کرد

مهمات خود امر کرد که : حقیقت جمیع پرگنات خاطر نشان
 میرزا محمد غالب بکنید . ملا منشی اشارت . بمیرزا صالح
 نمود که بدفتر خانه (۱) آمده حقیقت پرگنات معلوم نماید
 در اندرون خانه دیوان خانه او را برده حواله سگان جهنمی
 هوتی و نوتی جلادان کرد که میرزا محمد غالب را خفه ۵
 کرده (۲) شربت شهادت بکام او بخشیدند . و میرزا
 محمد باقی حکم فرمود که : مال و اموال میرزا محمد غالب
 را بخالصه ضبط نمایند ، و جده ضعیفه و خواهر صغیره او را
 حبس بکنند (۳) ، و فردای آن گوش و گردن هر دو ضعیفه
 خالی کرده در قلعه حویلی برای سکونت آنها دادند ، و ۱۰
 روزینه که از قوت لایموت آنها میشد مقرر نمود .

و در همان ایام ، ملا جان محمد معلم حرم میرزا
 محمد باقی که همسایه میرزا جوهر ولد میرزا عیسی ترخان
 بود ، فریادی شد که میرزا جوهر دختر بکر او را بزور
 تصرف نمود . حکم فرمود [۲/۳۷] که میرزا جوهر را گرفته ۱۵
 محبوس سازند . و مردم میرزا جوهر نواله بجراسیان داده ،
 میرزا جوهر را از بندیخانه کشیده فراری شدند . و میرزا (۴)
 محمد باقی هر طرفی (۵) لشکری تعیین نموده تا او را گرفته
 آوردند ، حکم بقتل کرد (۶) .

- (۱) ب : بدفتر رفته حقیقت پرگنات (۲) ب : کردند و شربت شهادت
 بکام او ریختند (۳) ب : کنند (۴) ب : میرزا
 (۵) ب : طرف (۶) ب : کردند

و از برادران و برادرزاده‌ها خود کسی را زنده نگذاشت، الا^۱ میرزا ناصر ولد میرزا عیسی که لنگ و شل و توتله بود. او از ترس میرزا محمد باقی خود را کنگ و نمود، باشارت و ایما سخن میکرد، و همیشه بر بستر افتاده بود. امتحاناً مکرراً او را برداشته می آوردند، و گرفته مینشانند، میفرمود که او را بگذارید که بطور خود بنشیند، میرزا ناصر خود را دیده دانسته طفل سان طرفی می افکند، ازین جهت از سر هلاکت او در گذشت.

و جناب میرک عبدالرحمن بن شیخ میرک که از جمله اشراف و اکابر بود بخمر (۱) متهم داشته بجمعی امر فرمود ۱۰ تا وقت مراجعت از عیدگاه در راه نزد یک بحویلی او بضراب شمشیر شهید ساختند.

و مردم طالب علم و ملا^۲ یان تهته منسوب بجادوگری نموده از شهر تهته اخراج نموده، بیرون شهر تهته خندق ساخته محبوس و نظر بند داشت. از ممر تظلمهای او مردم ۱۵ اهالی و موالی و سپاه و رعیت و جمهور سکنه ولایت تهته بتنگ آمده، نه شب قرار و نه روز آرام بود (۲).

در (۳) اواخر حیات واهمه برو مستولی شد که لشکر جلال الدین اکبر (۴) بادشاه می آید، افسوس هزار افسوس که من دست و بازو (۵) خود را بریدم، امر نمود تا آذقه در قلعه ۲۰

(۱) ب: بچیزی (۲) ب: داشتند (۳) ب: و در

(۴) ب: محمد اکبر (۵) ب: بازوی

جمع کنند و توب خانه و تواره را تزک سازند. آخر الامر
 و آهمه او بجنون انجامید. و مدتی بیخواب و آرام گشته
 ساعت بساعت فریاد کرده برمیخواست که: اینک میرزا
 جان بابا و یادگار مسکین ترخان، و میرزا محمد غالب
 و میرزا جوهر، و مردم ارغون که کشته بود، نام بنام یاد ۵
 میکرد که صفوف آراسته بر می آیند! و دم بدم سهر برو
 کشیده پهلو به پهلو خم میشد، مردم خدمتگاران و امرایان
 عرض مینمودند که: سلطان عالم خاطر جمع دار [۱/۳۸]
 که این جماعه مرده اند، و از اینها کسی نیست، این
 و سوسه شیطانی را صاحب از خاطر مبارک دور سازند. ۱۰
 باواز بلند میگفت: مردگان (۱) شما کور شدید (۲)، نمی
 بینید که میرزا جان بابا دروازه قلعہ را شکسته برین خانها
 آمدند و اینک ما را زخمی میسازند و خود را زیر سپر پنهان
 می ساخت. تا در سنه ۵۹۹۳ ثلث و تسعین و تسعمائه
 خود را بزخم شمشیر و خنجر مجروح نموده جان بقابض ۱۵
 ارواح میرد. و مدت سلطنت و حکومت او هفده سال بود.

میرزا پاینده بیگ ترخان

بعد از فوت میرزا محمد باقی قرعه دولت و سلطنت بنام میرزا هائنده خان (۱) افتاد. چون میرزا هائنده مجذوب (۲) و از دنیا و مافیها خبری نداشت،

۵ میرزا جانی بیگ ترخان

در حین حیات پدر بر مسند ایالت و سلطنت جلوس نمود (۳)، و امرای و اعیان و ارغون و ترخان باوجود فرزندان صلبی میرزا محمد باقی، به میرزا جانی متابعت نمودند، چراکه میرزا مذکور در عنفوان جوانی باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت. قبیله پرور و علماء و فقرا ۱۰ دوست بود. و مجلس او خالی از علماء و فقرا نبود (۴)، و در تعظیم و توقیر سادات عظام و مشایخ کرام میکوشید و مانند ابر نیشان زر و جواهر که اجداد او سالها سال در خزاین جمع اندوخته بودند، بر فرق ایل و الوس و سپاه و اهل الله و عامه رعایا و برایه می افشانند. و خلق الله در ظلال ۱۵ حکومت و دولت او بذایت مرفه الحال و فارغ البال آسوده گشتند. و قرار و آلام ولایت تهته بر نهجی هدید آمد که، مزید بر آن متصور (۵) نیست. و مردم ولایت سند

(۱) ب: پاینده بیگ (۲) ب: مجذوب بود

(۳) ب: نموده، امرای (۴) ب: نبوده (۵) ب: متصور نتوان کرد

که هرگز شبی از ترس میرزا محمد باقی بفرغت بخواب (۱)
نرفته بود، در سلطنت این جوان بخت در مهاد امن و امان (۲)
و راحت غنودند.

و میرزا عیسیٰ ترخان بن جان بابا ترخان (۳) که از
ملاحظه میرزا محمد باقی در احشام سمیجه مخفی بود، ۵
بهزار تملق و دلاسا [۲/۳۸] باعزاز و اکرام در تهته آورده
عمه خود را در حباله نکاح او آورده و جاگیر و منصب
مقرر نمود. و چون به هندوستان رفت، میرزا شاه بابا
این میرزا جان بابا ترخانی را یافت، او را اعزاز و اکرام
نموده سامان و سرانجام لائق باو داده روانه تهته نمود، و ۱۰
امر کرد که عمه خورد او را در عقد نکاح او در آورند (۴).
و بعد از (۵) جلوس بانداک مدت در ربیع الاول سنه ۹۹۴ ه
اربع و تسعین و تسع مائه حضرت شاهنشاهی اکبر بادشاه،
صادق محمد خان را بحکومت بهکر (۶) تعیین نمود، و
خدمت تسخیر تهته فرمود. خان مذکور چندگاه بمعاملات ۱۵
بهکر پرداخت، و میرزا جانی بیگ ترخان پیشکش لائق
کارخانه بادشاهی بدست معتمدان خود، بدرگاه خلایق
پناه فرستاد. و جناب سیادت ماب میر جلال الدین بن امیر
سید علی شیرازی که "شیخ الاسلام" ولایت تهته و بجمیع (۷)
فضائل و کمالات صوری و معنوی آراسته بود، تبرکاً ۲۰

(۱) ب: خواب نکرده بودند (۲) ب: امن و راحت غنودند

(۳) ب: جان بابا که از (۴) ب: و منصب جاگیر برای او مقرر نمود

(۵) ب: بعد از (۶) ب: ولایت بهکر تعیین نموده

(۷) ب: بجمیع کمالات و فضائل صوری و معنوی :

و تیمناً همراه پیشکش نمود (۱). و صبیبه میرزا محمد صالح بن عیسیٰ ترخان که عمه میرزا جانی می شد در حباله نکاح سید جلال الدین مذکور در آورد .

و چون صادق محمد خان (۲) در ذی حجه (۳) سنه

- ۵ مذکور عازم تسخیر سیوستان گردید، میرزا جانی ترخان بعد از استماع این خبر جمعی از دلاوران لشکر خود باستقبال روان گردانید. در موضع پاتر التقاء بین العسکرین واقع شد و جنگی صعب (۴) افتاد، و مردم بسیار از طرفین کشته شده و از طرف میرزا جانی ترخان چند جوانی ناسی مثل ، سلطان محمود پربندق و میر کوچک بن سبحان قلی و غیره هما ۱۰ مقتول شدند، و رستم پدر دستم دستگیر شده. فتح از جانب محمد صادق خان جلوه گر گشته، و سبحان قلی ارغون مذکور که سردار لشکر بود بر کنار دریا قلعه ساخته ادوات و آلات آراسته، و غراب کشتی بسیار در زیر قلعه جمع نموده بار دیگر در غراب سوار شده بعزم محاربه برآمد ۱۵ و جنگ عظیم نمود. از جانبین کس بسیار مقتول شد، و سبحان قلی سردار با دو غراب بدست مردم صادق [۱/۳] محمد خان (۵) دستگیر شد. و بعد (۶) ازین فتح، محمد صادق خان آمده قلعه سیوستان را محاصره نمود، و چون (۷)

(۱) ب: نموده (۲) ب: محمد صادق خان

(۳) ب: فی الحجه (۴) ب: اتفاق افتاد

(۵) ب: محمد صادق خان (۶) بعد ازین (۷) ب: چون

مدت محاصره بطول کشید (۱)، نقبی کنده دروازه فصیل پیش قلعه را برداشتند. اهل قلعه دست بدست دیواری دیگر امتوار ساخته دست بتوب و تفنگ کرده، لشکر محمد صادق را یک گروه از قلعه دور ساختند. و درین اثنا میرزا جانی بیگ ترخان با لشکر گران بر و بحر (۲) آراسته در برابر ۵ مهران که شش گروهی سیوستان است رسید، و محمد صادق خان متوجه محاربه میرزا جانی بیگ گشته. چون محاذی کوه لکی رسید، میرزا جانی ترخان غرابهای برابر اردوی محمد صادق خان آورده توب و تفنگ رها کردند. مردم بسیار از طرف محمد صادق خان تلف شدند، و چند روز در ۱۰ برابر یک دیگر نشسته بلوازم محاربه میکوشیدند، و میان (۳) ایشان محاربات سخت واقع شد و داد مردانگی طرفین میدادند. و مکرر فوج (۴) میرزا جانی بیگ ترخان بر اردوی محمد صادق می ناختمند، و در روز روشن میر ابوالقاسم بیگ لار در اردوی محمد صادق در آمده طناب خیمه های خاصه او ۱۵ بریدند و فتوحی خوب بدست آورده. آتش جنگ و جدال طرفین در اشتعال بود، و محمد صادق خان نتوانست که از کوه (۵) لکی قدم پیش نهد، و از ناخت و باخت افواجهای میرزا جانی بیگ (۶) متفکر بود. و چون (۷) عرضداشت محمد صادق خان که در حین برآمدن دروازه و فصیل قلعه ۲۰

(۱) ب: رسید (۲) ب: بروی بحر آراسته (۳) و درمیان

(۴) ب: فوج میرزا بر اردوی (۵) ب: در کوه لکی

(۶) ب: میرزا متفکر بود (۷) ب: چون

سیوستان معروض نموده بودند، بدرگاه معلی رسید بمضمون آنکه: قلعه سیوستان را فتح نمودیم، الحال عازم محاربه (۱) جانی نیگ شدیم. باقبال بادشاهی امروز فردا او را دستگیر میکنیم و یا میکشیم. در خدمت حضرت اعلیٰ مجرای کلان محمد صادق خان گردید، و همه امرایان تسلیم نموده ۵ مبارکباد گفتند. حضرت از ایلچیان میرزا محمدجانی پرسید که: هیچ نوشته شما بتازگی رسیده؟ میر جلال الدین شیرازی عرض [۲/۳۹] نمود که: نوشته از آنجا بما نیامد (۲)، اما آن (۳) بندهای را میدانم، آنچه محمد صادق خان نوشته است، اگر مقرون بصدق است، چندین هزار بندهای حضرت ۱۰ از طرفین (۴) ضایع شده باشد. بعد از چند روز حقیقت از قرار واقع و نفس الامر بعرض مقدس رسید که، آنچه محمد صادق نوشته بود خلاف واقع است. کاری دلخواه از دست او بر نمی آید، بنا بر آن (۵) ایلچیان میرزاجانی را رخصت فرمودند، و سرها فاخته و یک زنجیر فیل بجهت (۶) میرزا جانی ترخان ۱۵ عنایت نمودند. به محمد صادق خان فرمان عالیشان صادر گشت که: میرزا جانی پیشکش لائق بدرگاه معلی فرستاد و زبان عجز و اخلاص و نیاز کشاد، باید که دست از جنگ باز داشته مراجعت نماید. چون فرمان واجب الاطاعت (۷) به محمد صادق خان رسید مراجعت به بهکر نموده. ۲۰

(۱) ب: محاربه و جنگ (۲) ب: نیامد

(۳) ب: اما آنقدر میدانیم که (۴) ب: حضرت ضایع شده

(۵) ب: ایلچیان (۶) ب: بمیرزا جانی (۷) ب: الاطاعت و الاذعان

میرزا جانی بیگ ترخان بخلعت فاخره و فیل بادشاهی مفتخر
و تمباهی شده بدستور سابق بر سریر ایالت و سلطنت ولایت
تهته کامران و فرمان (۱) روا گردید .

و در سنه ۹۹۸ ثمان و تسعین و تسع مایه حضرت
جلال الدین محمد اکبر بادشاه ظل اقامت به دارالسلطنت ۵
لاهور انداخت. معاندان غرض گوی حقیقت میرزا جانی بیگ.
به عرض مقدس رسانیدند که : او دم استقلال میزند که
لشکر بادشاهی منهزم ساخته گردانیدم . تا عرق غیرت
بادشاهی در حرکت آمده نواب خان خانان را با لشکر انبوه
بتسخیر ولایت تهته تعین فرمود . و نواب (۲) خان خانان ۱۰
به بهکر آمده اولاً بمهمات معاملات (۳) تهته پرداخت ، و
بواسطه گرمی هوا و طغیان آب ، چند گاه در آنجا توقف
نمود . چون هوا باعتدال آمد (۴) بعزم (۵) ولایت تهته
متوجه گردیده (۶) نزدیک سیومستان رسیده، بامرایان کنکاش
کردند که : چه باید کرد ، روبرو بر سر جانی بیگ برویم ۱۵
یا اول مهم سیومستان بانصرام رسانیده (۷) پیش بگزیم ؟
رای همه امرایان قرار بر آن گرفت که : سیومستان سر راه
ماست ، و عبور مردم [۱/۵۰] و کشتیهایی ما از آن جااست ،

(۱) ب : فرمانفرما (۲) ب : و نواب مذکور

(۳) شاید بهکر باشد ، ولی د هر دو نسخه تهته است

(۴) ب : رسید (۵) ب : بعزم تسخیر (۶) ب : گردید

(۷) ب : بانصرام رسانیم

انسب و اولیای آن می نماید که اولاً فتح سیوستان نموده
 پیش برویم. پس همین قرار، از آب گذشته آمده (۱) محاصره
 قلعه سیوستان کردند، و مرچلها قسمت نمودند. درین اثنا
 خبر رسید که: میرزا جانی بیگ با شصت هزار سوار و
 سیصد غراب و کشتیهایی بسیار هر عزم (۲) مرد جنگی مع ۵
 توپخانه و ادوات و آلات مستعد از تهته متوجه محاربه است.
 باستماع این خبر ترک محاصره نموده متوجه میرزا جانی بیگ گشتند،
 و میرزا جانی بیگ بالاتر از نصرپورد در موضع لوهری بکنار دریا طرح
 قلعه انداخته مستحکم گشت. چون خانخانان بشعش گروهی آن
 قلعه رسید، میرزا جانی بیگ با مردم ترخان و ارغون و ۱۰
 امرایان خود کنکاش نمود که: لشکرهای بادشاهی را
 نهایت نیست، جمعیت خان خانان روز بروز زیاد خواهد
 شد، و جمعیت ما همین است که فتح آسان (۳) نیست،
 انسب (۴) که توکل بر خدا کرده یکبارگی از راه بحر و
 بر، بر اردوی خانخانان بتازیم (۵)، بعد از آن هر چه رضای ۱۵
 خدا است بشود (۶). همه رای صواب نمای میرزا جانی بیگ (۷)
 را پسندیدند و الحق کنکاش درست بود. مقرر فرمودند که
 فردا خسرو خان با چند امرا و غرابها و کشتیها هر از مردم
 جنگی از راه بحر روانه شود، و ما از راه خشکی هر دو روی

(۱) ب: گذشته محاصره (۲) ب: هر از مردم جنگی

(۳) ب: آسما نیست (۴) ب: انسب آنست

(۵) ب: بریزیم (۶) ب: میشود (۷) ب: میرزا را پسندیده

- دریا لشکر گرفته وقت دوپهر بر اردوی خانخانان می افتیم.
- چون صبح شد، خسروخان با جمعی از امرای دولت غراب کشتیهایی بسیار پر از مردم جنگی با توپ و تفنگ و ادوات و آلات حرب همراه گرفته روانه شد، و افواج هر دو روی دریا آراسته کردند. بعضی امرای منافق از روی تقاضت (۱) ۵ خسروخان، میرزا جانی را بازی داده خاطر نشان ساختند که: در جنگهای سلطانی تعجیل در کار نیست. جمعیت و استعداد جنگ خشکی خانخانان زیاده از ما ست و استعداد و اسباب [۲/۵۰] جنگ بحر خانخانان معلوم. اولاً جنگ بحر باو میکنم، بعد از آن جنگ خشکی. امروز امرای شما ۱۰ با استعدادی که میروند ثلث بلك ربع آن خانخانان ندارد، و انشاءالله تعالی کار خوب کرده خسروخان خواهد آمد. بنا بر آن لشکر خشکی موقوف شد، و خسروخان وقت دوپهر موعود، نزدیک اردوی (۲) خانخانان رسیده معلوم نمود (۳) که خانخانان یک ربع گروه از اردوی پیش بکنار دریا در پنج ۱۵ شش بیگه قلعه ساخته، میرزا محمد مقیم بخشی با چندی امرای تعیین نموده. و قلعه جائی واقع شده (۴) که در مقابله آن روی دریا آب چهله (۵) عظیم بود، بان واسطه عبور

(۱) اصل: تعاصب؟ ب: تقاضت

(۲) ب: باردوی (۳) ب: لموده

(۴) پ: شد (۵) ب: چهله

غراب و کشتی آن روی دریا آب متعذر، ناچار از پهلوئی
 قلعه باید گزشت (۱). خسرو خان در برابر قلعه توقف
 پذیر (۲) بر تیر چوبهای کلان کشتی ملاحان سوار نموده که
 لشکر خشکی را به بیند (۳)، اثر لشکر خشکی بر آنها ظاهر
 نشد، و از قلعه توب و اشد. و آن روز تا شب انتظار لشکر
 خشکی کشیده جنگ توب نمود. اگرچه مردم بسیار از لشکر
 خسرو خان بتوب مقتول شدند، اما ثبات قدم ورزیده شب
 همانجا مقام کرده (۴) و پیش رو غراب و کشتیها بر کنار
 دریا قلعه از هوریا پر از ریگ دست بدست ساخت، و بر سرچها
 توب نگاهداشته تمام شب حراست غراب و کشتیها نمود. ۱۰
 چون لشکر خشکی بمدد او نرسید، ناچار فردای وقت چاشت
 تیر چوبها غراب و کشتی فرود آورده بر گشت. و غرابهای
 خانخانان تعاقب (۵) آن نمودند، و لشکر خشکی از هر
 دو روی آب برایشان هجوم آورد. اما خسرو خان سرداری (۶)
 خوب کرده غراب خود را عقب نگاه داشته غرابها و کشتیهای
 دیگر در پیش کرد. و چند غراب که مردم فرنگی جنگی
 و بعضی سپاهان در آن بودند بدست مردم خانخانان افتادند
 و بغراب خسرو خان رسیده قلاب انداختند که میان سائیدنه
 چرکس بضرر شمشیر آن قلاب آهن برید، و اتفاقاً در درون

(۱) ب: گذاشت (۲) ب: نموده

(۳) ب: رایبند (۴) ب: کرد

(۵) ب: تعاقب نمودند (۶) ب: هشیاری

خانه غراب [۱/۵۱] خانخانان، آتش افتاد که (۱) غراب جمعی که در آن بودند سوختند، باین سبب غراب خسروخان و غرابهای دیگر نجات یافتند. و آن روز فتح عظیم نصیب خانخانان شد، و خسروخان بسیار مردم بقتل داده باردوی میرزا جانی بیگ رسید.

۵

روز دوم خانخانان کوچ کرده عزیمت قلعه (۲) میرزا جانی بیگ نمود (۳). او قلعه مستحکم ساخته و پاره جهله در دور (۴) قلعه بود، گرفتن آن اشکال تمام داشت. چون ایام محاصره بامتداد کشید، و هر روز جنگ توب و تفنگ طرفین بود (۵)، و خانخانان و امرادیدند که کاری ساخته نمی شود، باتفاق از اطراف و جوانب، بر سر قلعه هجوم آوردند. چون قلعه مضبوط بود و اهل قلعه آتش بازی سر دادند، از سپاه خانخانان مردم بسیار سوختند، و کار نا کرده باردوی خود مراجعت نمودند. بعد از آن با هم مصلحت کردند که: بالفعل گرفتن این قلعه اشکال ۱۵ کلی دارد، و ناحق مسلمانان از طرفین هر روز تلف میشوند و برسات و آب کلانی رسیده آمد، باید که یک جا انتخاب کرده آب کلانی گزرانیده، انشاء الله تعالی در اول زمستان باز مهم جنگ در پیش خواهم کرد. درین اثنا گریه (۶)

(۱) ب: و غراب و جمعی (۲) ب: قلعه (۳) ب: نموده، و (۴) ب: و پاره جهله که بر دور دیوار بود (۵) ب: بود خانخانان (۶) ب: مهتة گریه (در اصل گهویه یا گریه)

که از دره که مدارالمهام میرزا جانی بیگ بود، حرام نمکمی کرده خفیه بخدمت خانخانان کسی فرستاد که: اگر می خواهید که میرزا جانی بیگ و این ملک بدست شما آید، مصلحت آنست که از محاصره این قلعه که گرفتن آن از محالات است، در گذشته لشکر را منتشر گردانید (۱)،^۵ و خاطر جمع فرمائید که سپاه سند همه درینجا هست و در سند و پرگنات سپاه نیست، ما (۲) میرزا جانی را بحیله ازین جا بر آریم، چون او را در مهدان آوریم خود حریف شما نمیتوان شد. خانخانان و جمیع امرا این کنکاش را پسندیدند.

۱۰

بعد از آن نصف لشکر را خانخانان گرفته طرف تهته بقصد تسخیر قلعه تعلق آباد که فرزندان و اهل و عیال میرزا جانی بیگ و امرایان او در آن قلعه بودند متوجه (۳) شد [۲/۵۱] پاره لشکر طرف بدین و جون فرستاد (۴). شاه بیگ خان با فوج خوب بتسخیر قلعه شاه گر که^{۱۵} شاه قاسم بیگ لار ساخته بود، و نزدیک قلعه میرزا جانی بیگ بود، تعین (۵) نمود. باقی لشکر را همراه بختیار بیگ و امرای دیگر به تسخیر سیوستان فرستاد. چون بختیار بیگ به نیوستان رسید قلعه آن را قبل کرده کار بر اهل قلعه تنگ ساخت.

(۱) ب: مکنید (۲) ب: تا مرزا جانی را ما ازینجا

(۳) ب: شده (۴) ب: و شاه بیگ خان (۵) ب: متعین

اهل قلعه به میرزا جانی پیغام فرستادند که : اگر بما
 رسیدید فبها، والّا^۱ ما کشته میشویم و قلعه از دست شما میرود!
 و میرزا جانی (۱) فرمود که : میرابول و سلطان فاضل ارغون
 و چند امرا دیگر با ده هزار سوار، بکومک سیوستان بروند.
 مهته گریه (۲) و بعضی دیگر از حرام نمکان از روی مکر ۵
 و غدر خاطر نشان میرزا جانی (۳) ساختند که : از طرف
 فرزندان او قلعه تغلق آباد خاطر جمع است، شهر تهته (۴)
 ماخود ویران کرده ایم و مردم پرگنات از اطراف و جوانب
 رفتند و اهل قلعه آذوقه سه چهار ساله دارند و توپخانه
 و آلات و ادوات حرب مکمل در آنجا است که بدو گروهی ۱۰
 کسی نزدیک و دور آن قلعه نمیتواند (۵) شد، و قلعه
 سیوستان (۶) ده این ملک است، اگر از دست میرود
 دروازه این ملک وا میشود، آن را باید از دست نداد (۷)،
 و وقت آبکلانی و برسات رسیده اند، و بودن این جا (۸)
 مشکل است، و عبت برای چه باید فرستاد (۹)، و لشکر ۱۵
 خانخانان در ملک منتشر شدند، صلاح دولت در آنست که
 خود بدولت به سیوستان متوجه شوند، و در قلعه سیوستان

(۱) ب : و میرزا فرمودند (۲) در اصل گوریه یا گریه

(۳) ب : میرزا ساختند (۴) ب : تهته را ما

(۵) ب : نمیتوانند (۶) ب : سیوستان و تهته؟

(۷) ب : آنرا از دست نباید داد (۸) ب : درینجا (۹) ب : باید کرد

بنشینند و بحر را زیر قلعه نگاه دارند، در کانی (۹) کوه لکی تنها، مضبوط بنشانند، و آنجا قلعه سازیم، در معنی لشکرخانخانان در قید میشود، و نمی توانند ازینجا گذشت، و کسی از هندوستان بایشان نمی رسد! باین قسم حرفهای میرزا جانی را بر آن داشتند که بسرعت تمام متوجه سیوستان ۵ شد. هر چند بعضی امرا، چنانچه شاه قاسم بیگ لار و خسرو خان (۱) منع کردند، نصیحت کسی نشنید. چون میرزا جانی بیگ از لوهري برآمد، فی الحال شاه بیگ خان [۱/۵۲] از شاه گر گردیده (۲) قلعه لوهري ویران ساخت، و این خبر به خانخانان و امرایان دیگر که در پرگنات منتشر ۱۰ بودند نوشت. و خانخانان و باقی امرایان (۳) متوجه محاربه میرزا جانی شدند.

و خانخانان جمعی امرای با لشکر گران بکومک بختیارخان پیش فرستاده. و چون میرزا جانی به بیست گروهی به سیوستان رسید، بختیارخان ترک محاصره قلعه سیوستان ۱۵ نموده متوجه محاربه میرزا جانی شد، و نزدیک کوه لکی کومک خانخانان باو رسید. و میرزا جانی از جمله شصت هزار سوار که باو بودند ده هزار از آن انتخاب نموده پا پیاده سراهنگ بسیار از راه کوه لکی از جانب دریا غرابها با توب

(۱) ب: و غیره منع (۲) ب: دویده

(۳) ب: امرا از هر طرف متوجه

مستعد شده آمد (۱)، قریب شش گروهی رسید . بختیارخان و اُمراي دیگر افواج راست کرده متوجه میرزا جاني شدند، و میرزا نیز افواج راست کرده . وقت روان تلاقی عسکرین واقع شده ، جمعی از لشکر بادشاهی ثبات قدم (نه) ورزیده فرار نمودند (۲)، و لشکر جاني بیگ تعاقب نموده . باقبال بادشاهی ۵ فیل مست میرزا جاني فیلبان را انداخته در لشکر میرزا جاني افتاده افواج میرزا جاني (۳) برهم زد ، و میرزا قریب (۴) با دو هزار سوار در میدان استاده داد (۵) مردانگی داد ، و بذات خود ترددات نمایان بتقدیم رسانید (۶) .

از آنجمله یکی آنکه به راجه داروچی که منصب پنج ۱۰ هزاري داشت و از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار و جوان یکبار باو هم زخم شد ، سه چهار زخم ازو برداشته او را در میدان انداخت . چون از آن طرف افواج قاهره بادشاهی هجوم نمودند (۷) و فوج دربی فوج میرزا جاني می افتادند ، میرزا جاني ثابت (۸) قدم ورزیده بنوبت بهر کدام جنگ میکرد ، ۱۵

(۱) ب : آمد

(۲) ب : فرار نموده نزد لشکر جاني بیگ تعاقب نموده باقبال لشکر

بادشاهی

(۳) ب : افواج میرزا را (۴) ب : و میرزا با دو هزار

(۵) ب : داد مردی و مردانگی داده (۶) ب : رسانید

(۷) ب : کردند (۸) ب : ثبات

و سه چهار دفعه جنگها عظیم واقع شد. (۱) در آتش قتال و جدال بین الفریقین تا غروب آفتاب در اشتغال داشت ، و از امرای [۲/۵۲] نامدار و منصبدار و سپاه طرفین مردم بشمار ، مقتول شدند ، چنانچه آن روز قریب هشت هزار آدم در میدان افتادند . القصه نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ۵ لشکر (۲) بادشاهی ورزید ، و میرزا جانی خود را از جنگ گاه کشیده به بحر خود را رسانید ، موضع انرپور که بیست گروهی جنگ گاه بود ، رسیده ، در همان شب دست بدست قلعه ساخته آنجا مستحکم شد (۳) . و لشکر بادشاه (۴) و امرا آمده آنجا را محاصره نمودند . و بعد از چند روز نواب خانخانان ۱۰ نیز مورچها ساختند ، و هر روز فائز جنگ بین الفریقین شعله میزد و از طرفین کس بسیار کشته می شد .

آخر الامر میرزا جانی ترحم (۵) بر مسلمانان نموده (۶) در مقام صلح آمده قرار نمودند و ایلچیان را پیش خانخانان فرستاد که : ما صلح میکنم ، و الحال سی غراب و قلعه ۱۵ سیوستان بشما میدهم و خود به تهته رسیده بعد از آن شما را خواهم دید . نواب خانخانان از امرا کنکاش طلبیده (۷) ، همه امرا اتفاق کرده گفتند که : چون کار بر او تنگ شده (۸) صلح میکنند ، ما کار با امروز و فردا رسانیدیم ، و

(۱) ب : و آتش (۲) ب : علم بادشاهی

(۳) ب : گشت (۴) ب : بادشاهی

(۵) ب : رحم (۶) ب : آورده

(۷) ب : نموده (۸) ب : شد

- درین صلح احتمال دارد که میرزا جانی بیگ به تهته رسد و باز رای او منقلب شود. خانخانان گفت: مردم خوب از طرفین کشته میشوند ما صلح میکنم، و همچو خودی پنج هزاری بخدمت بندگان حضرت (۱) میرسانیم. پس ایلیچیان قول و قرار نموده، غرابها را آوردند، و کس به سیوستان فرستادند که قلعه را بدهند، و میرزا جانی بیگ (۲) به تهته متوجه شده و خانخانان ایام آبکلانی را در موضع (۳) سن گزرانیده در ابتدای زمستان متوجه گشتند (۴).
- قریب جوئبار بسی گروهی تهته (۵) رسیده بودند که میرزا جانی بیگ با جمعیت خوب آمده. خانخانان و میرزا جانی بیگ با یک دیگر [۱۵۳] ملاقات نمودند، و از (۶) همدگر خرم و شادمان گردیده اند (۷). و میرزا جانی بیگ ضیافت تکلیف تمام نمود، خانخانان با جمیع امرا بادشاهی باردوی مرزا آمده. و دوم روز آن نواب خانخانان ضیافت خوب نموده میرزا جانی باردوی خانخانان آمد، و جمیع امرایان د بادشاهی در آن صحبت حاضر بودند.
- القصه صحبت خانخانان و میرزا جانی (۸) خوب برانده هم عهد و پیمان گشتند که تا زنده اند خیرخواه و دوستدار (۹) باشند.

- (۱) ب: حضرت بهم میرسانیم (۲) ب: و میرزا به تهته
 (۳) ب: در سن (۴) ب: متوجه گردیدند
 (۵) ب: بسی گروهی رسیده اند (۶) ب: از همدیگر
 (۷) ب: گردیدند (۸) ب: و میرزا برآز نموده هم عهد و پیمان گشت
 (۹) ب: دوست

و خانخانان وعده نمود که این ملک حضرت بادشاه باز بشما عنایت خواهد (۱) فرمود. بعد از آن باتفاق بدیدن (۲) شهر تهته و قلعه تغلق آباد متوجه شدند. و از آنجا بسور (۳) و شکار بندر لاهوری تشریف فرسوده (م) سیر دریا بخاطر آورده (۵) بقصد دیدن موضع منوره (۶) که در میان آب شور بیست کروهی ۵ بندر واقع است، در کشتیها نشسته روان شدند. و در اثنای راه باد تند برخاست و دریا در تلاطم و امواج آمد، و کشتیها پست و بالا می شدند. چون مردم خانخانان قبل ازین این صحبت ندیده بودند، استفراع کرده تغییر حال بهم رسانیدند، و نواب خانخانان متوهم شده بخود سنجید که این حرکت ۱۰ از تدبیر بسیار ابعده بوده و کسان میرزا جانی بعرض رسانیدند که : به ازین وقت نخواهم (۷) یافت. اشاره شود که کشتی خانخانان را غرق بکنند. میرزا جانی بیگ (۸) باواز بلند استغفار گفتند که : خدانخواستہ (۹) باشد که از ما نقض عهد بوقوع آید، جان ما همراه خان خانان است، کشتی ۱۵ ما را بکشتی او متصل بکنند (۱۰). چون کشتی میرزا جانی را نزدیک (۱۱) می آوردند واهمه نواب خانخانان زیاده

(۱) ب : خواهند (۲) ب : بشهر تهته و قلعه تغلق آباد

(۳) ب : بسیر بندر (م) ب : تشریف سیر دریا

(۵) ب : آورد و بقصد (۶) جزیره منوره که مقابل بندر کراچی است

(۷) ب : نخواهیم (۸) ب : میرزا باواز (۹) ب : استغفرالله :

(۱۰) ب : کنید (۱۱) ب : چون کشتی میرزا را نزدیک کشتی خانخانان می آوردند

میشد. آخرش چون کشتیها بهم پیوست (۱)، میرزا جانی
 به دو خدمتگار از کشتی خود برآمده، در کشتی (۲)
 خانخانان آمد [۲/۵۳] و بحرف و حکایت و خواندن اشعار
 مناسب حال صحبت را گرم داشت، و نواب خانخانان را
 بخود مشغول ساخت، تا از آن تلاطم و امواج بساحل رسیدند. ۵
 و آن روز و شب در همان تپه (۳) مقام نموده با هم صحبت
 گرم (۴) داشته اند، و تماشای دریای شور و مد و جزر
 آنجا نمودند. و فردای آن، باز در یک کشتی سوار شده به
 بندر رسیده مراجعت تهته نمودند. و درین اثنا فرمان طلب
 رسید که خانخانان و میرزا جانی باتفاق عازم درگاه گردند. ۱۰
 بنا برآن باتفاق خانخانان، میرزا جانی بیگ با اهل و عیال
 و خاصه خیل خود، از تهته برآمده ملک را حواله مردم
 بادشاهی نمود.

ایام دولت بااستقلال و حکومت مردم ارغون و ترخان
 در سنه ۱۰۰۰ هـ الف باختتام انجامید. همگی حکمرانی این ۱۵
 جماعه درسند نود و چهار (۵) سال، از آنجمله هفتاد و
 چهار سال بااستقلال و بیست سال در امرای آن ملک.
 "البقائه الملك المجید و الحمید"

(۱) ب: پیوستند (۲) ب: بکشتی

(۳) ب: مقام تپه مقام نموده (۴) ب: باهم صحبت داشتند

(۵) ب: همگی حکمرانی این جماعه نود چهار سال بااستقلال و بیست در

امرای آنملک

و چون به بهکر رسیدند، فرزندان و عیال و اهل را همانجا گذاشته خود همراه خانخانان بتاریخ مذکور بشرف^۷ پابوس مشرف گشتند. و حضرت بادشاه توجه و عنایات در باره (۱) میرزا جانی مبذول داشته کمال عاطفت و اشفاق بظهور آورد، و او را بمنصب پنج هزاری سر فراز فرمودند و ۵ ولایت در وبست بجاگیر او مقرر فرمودند. و حکم شد که : مردم و اهل و عیال و فرزندان خود را میرزا جانی به تهته رخصت بکند، و خود در خدمت حضور موقور السرور مسرور باشد.

و در ملازمت بادشاه بمیرزا جانی اعتبار و رعایت تمام بود، چنانچه ۱۰ شاهزاده خسرو را بدامادی او مقرر فرمود، تا آنکه در اوان که حضرت بادشاه متوجه دکن بودند و فتح احمد نگر و قلعه امیر شده، در رجب سنه ۱۰۱۱ اهدی و عشر و الف هجری (۲)، میرزا جانی بیگ بعلت سرسام متوجه جهان جاودان گردید. مدت [۱/۵۳] حکومت او در تهته هژده سال ۱۵ بود، هفت سال باستقلال و یازده سال باسرای گذرانیده.

(۱) ب: بعال میرزا مبذول (۲) این تاریخ وفات در تاریخ معصومی ۲۴ رجب ۱۰۰۸ هـ چاپ شده و محشی مرحوم اشاره میکند، که در اصل متن ۱۰۱۱ هـ بود

• میرزا غازی بیگ ترخان

بعد از فوت میرزا جانی بیگ ترخان، حضرت اکبر بادشاه
بالتماس نواب خانخانان، میرزا غازی را غائبانه بمنصب
پدرش سرفراز نموده (۱). ولایت تهته را بدستور سابق
در و بست جاگیر باو مرحمت فرمود (۲) بشرطی که در ۵
ملازمت حاضر خواهد شد.

و چون (۳) میرزا غازی که با اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده مستظهر بود در آغاز جوانی در سنه هفده سالگی
بر مسند حکومت تهته بجای پدر متمکن شد. دست جود
او مانند ابر بهاری، زر و جواهر بر فرق عام و خاص نثار ۱۰
میکرد، ایل و الوس و سپاه و رعیت بانعام عام او، بهره مند
بوده مرفه الحال و فارغ البال باسایش تمام میگذرانیدند.
فضلا و علما دوست بوده (۴)، همیشه صحبت پایشان میداشت،
و علما را در حضور به بحث علم معقول می انداخت، و خود
فیز کمال فهم (۵) و استعداد از صحبت آنها بهم رسانیده ۱۵
که آنچه علما میگفتند مدعا طرفین فهمیده منصف میشد (۶).
و بسادات عظام و مشائخ کرام و درویشان و گوشه نشینان

-
- (۱) ب: فرموده (۲) ب: فرموده (۳) ب: چون میرزا
(۴) ب: بود و همیشه (۵) ب: ملکه و استعداد تمام داشت
که آنچه (۶) ب: میشد

اعتقاد تمام داشت، و فراخور احوال هر کس رعایت و پرداخت مینمود .

چون طبعش موزون بود و مشق شعر گفتن میکرد و

صاحب دیوان شد، و شعرا را میخواست، از هر طرف

مردم صاحب طبع بخدمت او شتافتند . و (۱) درین اثنا ۵

جمعی از شعراء، ملا اسد و ملا رشید و غیره در لباس فقرا از

ولایت ایران آمدند . ملا اسد وجیه و قصه خوان و فصیح

بود . میرزا از صحبت ایشان محظوظ گردیده همه را بمنصب

و جاگیر سرفراز ساخته . ملا اسد را بمعلمی خود ممتاز گردانید .

و شان و شوکت بادشاهانه (۲) را [۲/۵۳] بخود قرار داد . ۱۰

و بعضی امرای (۳) قدیم مقدمات از روی دل سوزی و

دولت خواهی بگستاخی (۴) بعرض میرمائیدند، و بطبع عالی

میرزا بد میخورد (۵)، و برغم آنها مردم جدید را "خان"

ساخته در سلک امرای انتظام داد . چنانچه خوچگی احمد

سوداگر (۶) فرنگ را بخطاب "اعتماد خانی" سرفراز ۱۵

ساخته وزیر اعظم خود کرده و شهبازی که (۷) خدمت

کبوتر بازی (۸) داشت بخطاب "شهباز خانی" سر بلند

(۱) ب : درین اثنا (۲) ب : بادشاهانه بخود

(۳) ب : امرایان قدیم که میرزا در دست آنها خورد و کلان

شد بعضی مقدمات (۴) ب : گستاخانه

(۵) ب : میرزا میخورد، برغم (۶) ب : سوداگر را بخطاب

(۷) ب : که او (۸) ب : کبوتری

نموده مهر دار ساخت، و بوله هندو خدمتگارا را به "دولت رای" و ملا مرشد را به "مرشد خانی" برداشت. و این مردم نودولت برامرا و خوانین سابق توفیق میبجستند، و از ملاحظه خسروخان که (۱) از امرای نامدار با وقار و زبردست بود نمیتوانستند. بنا برآن خاطر نشان میرزا غازی نمودند که : ۵
 این مردم قدیم بسیار بی ادب اند، و هیچ ملاحظه از شما ندارند، بوجود آنها ما نمیتوانیم در کار خود مستقل شد، و سر آمد همه خسروخان است، اگر (۲) در میان نباشد مهابت شما در دلهاي جميع مردم (۳) این ولایت جا میکند!
 از روی غضب فرمودند که : چون خسروخان بسلام آید ۱۰
 او را دستگیر بکنند! و میرزا عیسی ترخان در آنجا حاضر بود، نخواست که این قسم امرای ضایع بشود (۴)، از آنجا برخاست. اتفاقاً سر دروازه قلعه به خسروخان در خورد و (۵) اشارت کرد، از راه برگشت. و میرزا عیسی متوهم شد که مبادا کسی این مقدمه به میرزا غازی رساند از تهته ۱۵
 برآمده متوجه دربار عالم مدار گردید، باقی حقیقت میرزا عیسی نوشته خواهد شد.

و در اثني و عشر و الف هجري (۱۲۰۱ هـ) سلطان ابوالقاسم بن شاه قاسم بیگلار علم مخالفت بر افراخته

(۱) ب : که امیر نامدار و زبردست (۲) ب : اگر او در میان

(۳) ب : در دلهاي جميع مردمان خواهد بود

(۴) ب : شود (۵) ب : باو اشارت

باغي شد، و جمعي از مردم سوده وغيره جمع نموده،
 و نواب ميرزا با لشکر بسيار متوجه او شد. چون
 لشکر ميرزا غازي بيگ نزديک (۱) بجوئبار رسيد
 و ميرزا ابوالقاسم در جوئبار بود [۱-۵۵]، ديد که اين
 حريف (۲) لشکر نخواهد شد، بنا بر (۳) از آنجا کوچ کرده
 رو بقلعه شاه گر نمود. چون لشکر ميرزا بدانجا رسيد تاب
 مقابله نداشت، ناچار درون قلعه متحصن گشته. بعد از
 اندک مدت از محاصره (۴) تنگ آمده، امان خواسته ملازمت
 نمود. و ميرزا غازي باستصواب شاه قاسم خان وزير او هر
 دو چشم ابوالقاسم (۵) را ميل کشيده کور ساخته همراه
 خود گرفته، بفتح و نصرت به تهته مراجعت نموده، و بعيض
 و عشرت مشغول شده. و در همين اثنا سعيد خان بطلب
 ميرزا غازي از دربار عالي مدار رسيده و ميرزا غازي
 همراه او شد.

در ثلث عشر و الف هجري (۱۰۱۳ هـ) متوجه درگاه ۱۵
 عالم پناه گرديد، بشرف پايوس اکبر بادشاه و شاهزاده (۶)
 مشرف شده و بعد از اندک مدت حضرت اکبر بادشاه متوجه
 بعالم بقا شد (۷)، و حضرت نورالدين محمد جهانگير بادشاه

(۱) ب: ميرزا غازي بيگ بجوئبار رسيد

(۲) ب: حريف اين لشکر (۳) ب: بنايران (۴) ب: پتنک

(۵) ب: سلطان ابوالقاسم- نسخه ب (وزير او) ندارد

(۶) ب: اکبر بادشاه مشرف شد (۷) ب: ملک بقا شد

بر سریر سلطنت و خلافت جلوس فرمود. اول کسی که
بسعادت مبارکبادی استعاض یافت میرزا غازی بود، بعد از
آن امزای دیگر.

و در همان ایام سلطان خسرو باتفاق جمعی از امرا از
قلعه اکبر آباد فرار نمود (۱). و حضرت جهانگیر بادشاه
تعاقب او نموده، بیرون آمده، از امرایان کلان یک یک راطلبیده
کنگاش پرسید که: چه باید کرد؟ خود باید متوجه شد
یا لشکر (۲) فرستاده آید؟ امرایان موافق یک دیگر بعرض
رسانیدند که: حضرت (۳) بدولت در دارالسلطنت باشند،
۱۰ و لشکرها بفرستد (۴). حضرت ظل الله، میرزا غازی را یاد فرمودند
که: ازو هم بیروم که سردار زاده یک جا (۵) ست در
تدبیر غلط نخواهد کرده یکی از امرایان گفت که: طفل
چه خواهد گفت؟ چون میرزا حاضر شد ازو پرسیدند [۲-۵۵]
که چه (۶) باید کرد؟ میرزا بعرض رسانید که: کنگاش
آنست که بخاطر مبارک رسیده باشد، اما چون از بنده
۱۵ کمینه خود پرسیدند، بدولت سوار شوند تا جواب بعرض
رسانم. حضرت جهانگیر نظر مرحمت (۶) به میرزا غازی
انداخته بامرایان رو کرده که: نمیگفتم سردار زاده در
تدبیر غلط نمیکنند! بعد از آن سواری فرمودند و خسرو را

(۱) ب: نموده (۲) ب: متوجه شد با کدام امرا فرستاده آید
(۳) ب: که خود بدولت (۴) ب: بفرستند (۵) ب: که سردار زاده
است تدبیر (۶) ب: برسیدند، میرزا بعرض (۷) ب: رحمت

دستگیر کردند.

۱. درین اثنا، عرضداشت شاه بیگ خان از قندهار آمد که :
۲. سپاه قزلباش محاصره (۲) قلعه تنگ کرده، اگر کومک بزودی نرسد قلعه از دست میرود! حضرت بادشاه قرا بیگ خان بهادر را سردار کرده با چند امرا دیگر تعیین فرمودند، ۵
۳. میرزا غازي را نیز همراه او ساخت. چون به سلطان رسیدند بقضاء الهی قرا بیگ خان بمرگ مفاجات جان سپرد. اسرایان باتفاق یک دیگر میخواستند که عرضداشت بدرگاه نمایند و منتظر جواب باشند، و میرزا غازي حکم فرمود که : نقاره کوچ بکنند! و خود نیز (۶). از دریا عبور نموده مردم سپاه ۱۰
۴. قرا بیگ خان را دلاسا کرده علوفه آنها ده پانزده اضافه فرموده نوکر خود ساخته روان شد. اسرایان ناچار در عقب او روان شدند، و کوچ بکوچ خود را به قندهار رسانیدند. چون به پنج گروهی قندهار رسید فوجها آرامته قصد محاربه قزلباش نمود، و سپاه قزلباش نیز صف آراسته باشتعال آمدند. ۱۵
۵. چون التقا عسکر واقع شد، باقبال جهانگیری دهشت و خوف و رعب در دلهاي قزلباش افتاد، بدیدن فوجهاي میرزا غازي رو بفرار کرده (۲) منهزم شدند، و بسیار اسبان و اسباب و یراق (۳) که وقت فرار مردم قزلباش میگذاشتند [۱/۵۶] بدست سپاه میرزا غازي افتاد. و تا سه چهار گروه ۲۰

(۱) ب: بمحاصره (۲) ب: خود از دریا

(۳) ب: نهادند و (۴) ب: و یراق بدست سپاه

تعاقب آنها نموده، در درون قلعه بفتح و فیروزی آمده نزول نمود. و میرزا شاه بیگ خان و باقی امرایان که در قلعه بودند، همه آمده بملاقات میرزا غازی مسرور شدند، و باتفاق نوید فتح را عرضداشت نمودند. و از اشعار خود این دوبیت در آن مرقوم ساخته اینست (۱). قطعه تصنیف میرزا: ۵

آنانکه دعویٰ لمن الملک داشتند

چون یاتم ز لطف تو بر قندهار دست
از هول جان گریزان گشتند آنچنان

بر اسپ شان نیافت تو گوئی غبار دست

- حضرت جهانگیر بادشاه جرات و چستی و دلاکی میرزا ۱۰
غازی پسندیده بر سر عنایت و عاطفت (۲) آمده، او را بخطاب فرزندی و منصب پنج هزاری او را (۳) به دوازده هزاری سرفراز فرموده بر ولایت تهته مملکت قندهار را (۴) در جاگیر او اضافه فرموده (۵) و حکومت قندهار باو تفویض فرمودند. فرمان (۶) بدستخط خاص صادر شد که: فرزند ۱۵
غازی امیدوار بود، بداند که او را بخطاب فرزندی سرفراز ساختم و آنچه که لوازم شهزادهاست از سلام و قور و قیل جنگی وغیره میکرده باشد، و حکم فرمودیم که از بندهای ما تا هزاری روز دیوان پیش او دست بسته استاده باشد، و از هزاری بالاتر از مسند شما دور تر (۷) بادب ۲۰

(۱) ب: مرقوم ساخته رهای (۲) ب: عاطفت او را بخطاب

(۳) ب: پنجهزاری و دوازده هزاری (۴) ب: قندهار در

(۵) ب: فرمود (۶) ب: فرمان (۷) ب: مسند شما وزیر بادب

بنشینند. و زمام اختیار حل و عقد و عزل و نصب آن مملکت، و مردم تعینات آنجا بید اقتدار او دادیم، اگر احدی را هزاری و هزاری را احدی بکند منظور است!

القصه روز بروز شان و شوکت میرزا غازي زياده ميشد،

و آن جوان بخت دست همت در سخاوت [۲-۵۶] و جود ۵

کشاده مانند ابر، زر فشانی (۱) مینمود. ازین جهت فضلا و شعراء روزگار (۲) از ایران و توران رجوع بخدمت او نمودند، و مجلسش (۳) بهشت آئین همواره (۴) مجمع فضلا و شعراء روزگار بود. و همیشه بعیش و طرب میکوشید،

چنانچه هر روز سپاه و رعیت روز عید و هر شب، شب برات ۱۰

از دولت آن جوان بخت داشتند. و غائبانه اکثر مدرسان و شعرا و گوشه نشینان ایران را نام بنام مالیانه مقرر فرموده بود که هر سال بآنها میرسید. ازین ممر همه مردم مداح او بودند، و دربار او نمونه دربار بادشاهی بود. و ضبط و

ربط آن مملکت نوعی نمود که مردم ایران را مطیع خود ۱۵

ساخت، و والي ایران ازو اندیشناک (۵) بود، و ایلچیان در میان آمد و رفت میکردند، و میرزا غازي را والي ایران نیز فرزند (۶) میگفته بتحف آنجا یاد میفرمود.

و بعضي امرايان از (۷) حسد و غرض بعرض مقدس

(۱) ب: زر افشانی (۲) ب: شعرا از ایران (۳) ب: مجلس

(۴) ب: آئین او مجمع (۵) ب: اندیشه ناک

(۶) ب: فرزند خود گفته بتحائف (۷) ب: از روی حسد

حضرت جهانگیر بادشاه رسانیدند که : میرزا غازی هوای باغی گری در سر کرده به والی ایران ایل گردیده امروز فردا سرکشی آغاز خواهد کرد! بنا برآن امتحاناً فرمان طلب به میرزا غازی صادر گشت که : بداک چوکی خود را بملازمت رسانید! و میرزا از اخلاص درست، بساعتی که ۵ فرمان معلی رسید، روانه دربار عالم مدار گردید، و در مدت هفده روز از قندهار آمده بشرف قدم بوسی اعلیحضرت در نواحی لاهور در شکار گاه (۱) مشرف شد. و از (۲) آمدن او خاطر مقدس من کل الوجوه از طرف میرزا غازی (۳) جمع گشته، آنچه مردم بخلاف واقع بعرض رسانیده بودند محمول ۱۰ بعرض گردید، و میر غازی را بانواء (۴) انعام و اکرام نواخته مشمول عنایات [۱/۵۷] و عاطفت شاهنشاهی گردانیده، چند پرگنه از صوبه پنجاب عوض قندهار در تنخواه جاگیر او مقرر فرموده (۵)، مملکت قندهار باز بطریق انعام باو مفوض داشته، رخصت بقندهار فرمودند.

۱۵

و میرزا غازی تا هفت سال باستقلال تمام بر مسند حکومت قندهار بکامرانی جلوس نموده. داد جود (۶) و دهش و مروت و سخاوت و شجاعت و مردانگی داد. درین مدت اندک باحسان و انعام عام، نام ناسی خود را در

(۱) ب : بشکارگاه (۲) ب : از آمدن

(۳) ب : از طرف میرزا جمع شد (۴) ب : باز از نوبه انعام

(۵) ب : نموده (۶) ب : جود و سخاوت و شجاعت و مردی و مردالکی

اطراف (۱) و اکتاف ملک ایران و توران و چهار دانگ هندوستان بنیک نامی مشهور گردانید .

و در سنه (۲) عشرين و الف هجري (۱۰۲۰ هـ) شب جمعه

(۳) از شهر صفر برحمت حق پیوست . عمر شریفش

همگی بست و هفت سال بود، و ایام حکومتش ۵ ده سال، سه سال در تهته و هفت سال در قندهار .

چون بجز نیکنامی خلفی نگذاشت باغي بهائی خان

ولد خسرو خان بعد از رحلت میرزا، خیال فاسد قائم مقامی

میرزا بخاطر رسانیده آواهای جنگ نمود . مردم او را متهم

داشتند که از روی حرام نمکی آقاي خود را خفه کرد - ۱۰

و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الماب .

و در آن ایام خسرو خان را از تهته تغیر نموده به

قندهار طلب فرموده بودند، چون خسرو (۴) فوت میرزا شنید

به تهته مراجعت نمود . میرزا عبدالعلی بن میرزا فرخ

بن میرزا شاه رخ بن میرزا محمد باقی که از نیاثر محمد باقی ۱۵

همون مانده بود، برای گفت و شنید (۵) بر مسند حکومت

تهته نشانده ملک و حکومت بدست خود آورد .

بعرض اقدس (۶) رسید که خسرو خان، غلام میرزا غازي

بی حکم اقدس از ابنای میرزا محمد باقی [۲/۵۷] خورد سالی

(۱) ب: اطراف ایران و توران

(۲) سال احدی و عشرين و الف درست است

(۳) ب: یازدهم صفر

(۴) ب: خبر فوت مرزا شنیده (۵) ب: شنود (۶) ب: چون بعرض

را بدستي کرده باغي شد. ميرزا رستم قندهاری را صاحب صوبه تهته نموده، با چند امراي ديگر بر سر خسروخان تعين فرمودند. و مير عبدالرزاق معموري را بخشي و ديوان ساخته پيش از ميرزا رستم به تهته فرستادند که، خسروخان را دلاسا کرده ملک تهته را ضبط نمايد. و مير عبدالرزاق ۵ معموري به تهته رسیده و خسرو خان را پانصدي منصب تجويز نمود. و بتاريخ (۱) شهر محرم الحرام سنه احدي و عشرين و الف هجري (۱۰۲۱. ۵۱) متعاقب عبدالرزاق، ميرزا رستم به تهته آمده مير عبدالعلي و خسرو خان و عيال و متعلقان مهرزا غازي ارغون و ترخان و سپاه همه را از ۱۰ تهته بر آورده همراه مير عبدالرزاق معموري روانه درگاه خلایق پناه ساخت، و مير عبدالرزاق همراه اين جماعه بدربار رسیده خطاب "مظفر خاني" پالت.

چون عبدالعلي خان ترخان و خسرو خان وغيره منسوبان ميرزا غازي خان گه در تهته و قندهار بودند، بنظر اشرف ۱۵ اقدس گذشته اند (۲)، حکم شد که: عبدالعلي و خسرو خان و پسرش را محبوس سازند! اکثر نوکران عمده ميرزا غازي بمنصب سرفراز شدند و به عيال ميرزا غازي مدد معاش مرحمت فرمودند. باقي کل ارغون و ترخان و سپاه رجوع بخدمت نواب ميرزا عيسي ترخان نمودند. نواب سومي اليه ۲۰ از کمال همت پرداخت نموده هرکس را فراخور (۳) استعداد

(۱) ب: دهم شهر محرم الحرام (۲) ب: گذشتند

(۳) ب: درخور

در خدمت خود نگاهداشت . و خسرو خان در بندي خانه فوت شد، و ميرزا عبدالعلي و لطف الله پسر خسرو خان که پائينخان باشد، بشفاعات مهد عليا نور جهان بيگم خلاص شدند، عبدالعلي ترخان را روزينه [۱/۵۸] کرده حواله^۱ آصف خان نمودند، و لطف الله را پانصدي (۱) سرفراز^۵ ساختند، و عبدالعلي را چون (۲) جوان شد بجزوي منصب نواختند تا در سنه تسع و ثلثين و الف (۱۰۳۹) هجري برحمت حق پيوست (۳) . و از نباثر محمد باقي کسي نماند، و سلسله^۲ او بانتهاي رسيد - البقاء لله الباقي المجيد .

(۱) ب: پانصدي منصب (۲) ب: و عبدالعلي چون

(۳) کتبه تاريخ وفات وي ۹ رجب ۱۰۳۰ هـ است

• نواب میرزا عیسیٰ ترخان

بن جان باها بن میرزا عیسیٰ ترخان که شمه از احوال خیر مال او که سابقا مسطور است که مردی خلیق و ادیب و حلیم و بردبار، صاحب همت و غیرت، قبیله پرور، سپاه دوست، آبادان کار. در جوانی کسب کمالات نموده در علوم دستگامی هم رسانیده، بجمع مکارم اخلاق آراسته و ۵ پیراسته شیوه عدالت و سخاوت شعار خود داشته (۱) در شجاعت و دلاوری نظیر نداشت.

چون در سنه اثنی و عشر و الف (۱۰۱۲) هجری بشفرف اقدام بوسی حضرت اکبر بادشاه مشرف شده (۲)، آعلحضرت عنایت و مهربانی بسیار شامل حال او داشته، خلاف ضابطه ۱۰ آن وقت، از روی رعایت و شفقت، ده سی زیاده منصب باو مرحمت فرسوده در سلک امرایان انتظام داده.

چون حضرت جهانگیر بادشاه بر سریر سلطنت و خلافت جلوس فرمود، میرزا عیسیٰ ترخان رامشمول عنایات و عاطفت بادشاهانه گردانیده نوازشها فرمود. و در ایام سلطنت ۱۵ جهانگیر بادشاه مدارالمهامی اکثر بوسائل بود. و میرزا عیسیٰ ترخان از کمال جمعیت و همت و غیرت بغیر از بادشاه بکسی سر فرو نمی آورده (۳)، و بارکان دولت توسل

(۱) ب: دالسته (۲) ب: شد

(۳) ب: آورد

نمی جست ، لاجرم ارکان [۲/۵۸] دولت در مقام نزاع او بوده ، او را در جاهای سخت زور طلب تمنخواه جاگیر میکردند . میرزا مذکور جمعیت خوب همراه داشت ، از روی تهور قبول نموده بهر صوبه که میرفت ، ترددات نمایان نموده بانعام و اکرام و اضافه منصب بی منت عمرو و زید، سربلندی ۵ می یافت .

و میرزا را در خدمت (۱) شاهجهان بادشاه از ایام شاهزادگی نسبت بندگی و اخلاص بود ، چون حضرت جهانگیر بادشاه در کشمیر بزحمت ایزدی واصل (۲) شدند ، و حضرت شاهجهان بادشاه در بجایپور دکن تشریف داشتند ، میرزاعیسی ۱۰ در صوبه گجرات جاگیر داشت ، از کمال اخلاص و دانائی بی استصواب و رخصت صوبه دار گجرات ، خطبه بنام همایون حضرت صاحبقران ثانی در عید گاه احمدآباد بخوانده ، روانه خدمت گردید ، و برکناره دهی که سی گروهی احمدآباد است ، بشرف اقدام بوسی مشرف شد ، و بسعادت کورنش مبارکبادی سلطنت پیش از امرایان تعینات آن صوبه استسعاد یافت . ۵۱ مجرای او خوب شده ، و حضرت بادشاه ظل الله در باره میرزا ، کمال عنایت و مرحمت فرمودند . در حینی که از احمدآباد بدارالسلطنت اکبرآباد متوجه شدند از نهایت رافت و عاطفت صوبه تهته به میرزاعیسی ترخان شفقت فرموده حکم کردند : که میرزا به تهته رفته شریب الملک ۲۰ را دستگیر کرده روانه درگاه عالم مدار سازد ، تا بخرابی

کردار و افعال شنیعه خود برسد، و اگر جنگی بکند او را بکشد. و میرزا عیسیٰ ترخان با هزار سوار مرزا عنایت‌الله پسر کلان خود را هم‌کاب همایون نموده، با دو بیست سوار روانه تهنه شد. و شریر الملک سپاهی [۱/۵۹] اول و از شجاعان روزگار (۱) و دلیران اوان بود، و جمعیت خوب ۵ داشت. اما باقبال بادشاهی لشکر از اطراف و جوانب جمع نموده بر سر او آمد، و بعد از جنگ و جدال او را دستگیر ساخته روانه درگاه فلک بارگاه نمود، و مجرائی عظیم میرزا شد، و میرزا را صاحب نوبت ساخته بانعام یک لکه روپیه نقد و هزاری اضافه منصب سرفراز فرمودند. و همچنین در ۱۰ صوبها (۲) دیگر خدمات پسندیده میرزا عیسیٰ ترخان بتقدیم رسانید (۳). و بادشاه قدردان تربیت میرزا نموده اولاً از امرای عظیم‌الشان گردانید، و منصب میرزا عیسیٰ ترخان با پسران به هشت هزاری ذات و هفت هزار سوار و دو اسبه و سه اسبه رسید، و خدمت صاحب صوبگی کجرات و سورت ۱۵ متعلق او بود.

چون در تاریخ ۱۲ (۴) شهر محرم الحرام سنه اهدی و ستین الف ۱۰۶۱ هجری میرزا عیسیٰ ترخان برحمت حق پیوست، میرزا صالح محمد خلف الصمدق میرزا عیسیٰ را قائم‌مقام پدر فرمودند. و پسران خورد میرزا عیسیٰ ترخان و ۲۰

(۱) ب: شجاعان و دلیران روزگار بود

(۲) ب: صوبه (۳) ب: میرسانید (۴) ب: ۱۳

نیبره‌های و اقربا و عاجزه‌های میرزا، جدا جدا بمنصب و مدد معاش سرفراز ساختند. عمر شریفش نود و پنج سال بود. زهی توفیق که، این همه عمر بطاعات الهی در امرائی بعوش و عشرت و کله‌مرانی بگذرانید (۱)، و نام نامی او در چهار دانگ هندوستانی بعدالت و شجاعت مشهور هست. ۵

تمت بالخیر (۲)

(۱) ب: گذرانید (۲) در نسخه ب، بعد از قم" این دو بیت ثبت است:
 ما یلوح الخط فی القرطاس دهرا و کاتبه رسمیم فی التراب
 غرض نقشی ست کز ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقائنی

فهارس

۱- فهرست رجال

الف	ب
اولنگ خان ح-۵	اکبر بادشاه، جلال الدین محمد
ابقا خان بن هلاکو خان ۵- ح-۵	۳۵-۵۵-۵۹-۶۳-ح-۶۳
۴۳-۶	۸۲-۸۳-۸۴-۸۱-۴۰-۶۶
ابو القاسم بیگ لار، سلطان میرزا	۸۷-ح-۹۶
(بن شاه قاسم بیگلار)	ایکو تمر (ایکو تیمور) ۵- ح
۶۸-۸۶-۸۷-ح-۸۷	ایلتمش ح
ابوسعید مرزا ۶	
ابول، میر ۷۶	
احمد ترخان، میر ۲۱-۳۹	بابر بادشاه ۱۳
احمد خواجه ۳۰-ح-۳۰	(نیز رک ظهیرالدین محمد بابر)
اذبک خان ۵	بختیار خان ۷۷-۷۸
ارغون خان (بن ابقا خان)	بدیع الزمان میرزا ۹-۱۰
۵-ح-۶-۳۳	برولي بولاس، سلطان ۱۳
اسد، بلا ۸۵	بصری، امیر ۶-۷-۱۲
اسماعیل صفوی ثانی، شاه ۱۲-۱۳	بوله (دولت رای) ۸۶
اسماعیل بهاره ۳۶-۳۸	بهاؤالدین، معخوم زاده شیخ
آصف خان ۹۵	۲۹-۳۰
اهتمام خان (خوجگی احمد	بهاؤی خان (بائیخان) ولد خسروخان
سوداگر) ۸۵	۹۳-۹۵
	بیرم خان ۳۶

۶۶-۶۸-۶۹-۶۹-ح۶۹-

۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۵-

۴۵-ح-۴۶-۴۷-۴۸-ح۴۸-

۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۳-

جلال الدین حسینی شیرازی، میر

(بن امیر سید علی شہرازی)

۳-۶۶-۶۷-۶۹-۷۷-

جلال الدین، خواجہ ۱۵

جلال الدین محمد اکبر بادشاہ

(رک اکبر بادشاہ)

جمال بن میر، سید ۳ ح

جنت آشیانی (نصیر الدین

ہمایون بادشاہ) ۳۱-۳۳

جوجک، میر ۵۱

جوہر، میرزا

ولد میرزا عیسیٰ ترخان، ۶۲-۶۴

چ

چنگیز خان ۴-۵-ح۵-۶-ح۶

۴۴

ح

حاتم طائی ۴۰-۴۰ ح

حسن بصری، میر ۴۰

بیگہ بیگی آغا (بنت میرزا عیسیٰ

ترخان) ۶۰-۶۱-۵۹-

پ

پائندہ بیگ ترخان، میرزا

۲۲-۶۵-ح۶۵

ت

تردی بیگ خان ۳۵

تقتمش خان ۵

تولی خان بن چنگیز خان

۵-۶-ح۶-۴۴

تیمور سلطان ۳۵

تیمور گورکان، امیر (صاحبقران)

۵-۲۴-۳۷-۴۰-ح۴۰

ج

جام فیروز ۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-

۲۴-۲۵-۲۶

جان بابا ترخان، میرزا ۴۵-۵۰

۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۴

۶۶-ح۶۶-۹۶

جان محمد، ملا

(معلم میرزا محمد باقی) ۶۲

جالی بیگ ترخان، میرزا ۳۹-۶۵

شیر الملک ۹۷-۹۸

شمس الدین، خواجہ ۳۰

شہبازی (شہباز خان) ۸۵

شیخ علی بیگ ۳۵

شیر خان افغان ۳۱-۳۳

ص

صاحبقران (امیر تیمور گورکان)

۲۳-۳۰-۳۰ ح

(نیز رک تیمور گورکان)

صاحبقران ثانی (شاہ جهان) ۲-۹۷

(رک شاہ جهان بادشاہ)

صادق محمد خان ۶۶-۶۷

صالح ترخان، میرزا ۳۳-۳۵

۳۶-۳۷-۳۸

صالح محمد بن مرزا عیسیٰ

۹۸

ط

طاہر صدر، امیر ۳۱

ظ

ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ

۱۲-۱۳-۱۴ ح ۱۵-۱۶

۱۶-۱۷-۱۸ ح ۱۹-۲۰

ش

شاہمان، میرزا ۵۶

شاہ اسماعیل صفوی ثانی

(رک اسماعیل صفوی)

شاہ بابا، میرزا ۶۶

شاہ بیگ ارغون، میرزا ۱۲-۱۳

۱۳-۱۴-۱۵-۱۵-۱۶ ح

۱۸-۱۹-۲۰-۲۱ ح

۲۲-۲۳-۲۴-۲۴ ح

۵۵-۵۵-۵۶ ح

۹۰

شاہ جهان بادشاہ ۲-۹۷ ح

شاہ حسن ارغون، میرزا ۱۶-۱۶ ح

۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶ ح

۲۹-۳۰-۳۱-۳۱ ح

۳۲-۳۳-۳۴-۳۵ ح

۳۸-۳۹-۴۰-۴۱ ح

۴۲-۴۳-۴۴ ح

شاہ رخ، میرزا ۹۳

شاہ قاسم بیگلار ۵۷-۵۷ ح

۷۷-۸۶

شاہ قاسم خان (وزیر) ۸۷

شیر (غلام) ۳۷-۳۸

شیر بخاری، شیخ ۲۸

۳۹- ۳۹ ح- ۵۰- ۵۵- ۵۹

۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۶- ۶۷

۸۶- ۹۳- ۹۶- ۹۷- ۹۸

عیسی [ترخان] ثانی، مهرزا ح ۲

غ

غازان خان ح ۵

غازی بیگ ترخان، مهرزا ۸۳- ۸۶

۸۷- ۸۷ ح- ۸۸- ۸۸ ح- ۸۹

۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳

غیاث الدین، مهر ۱۷

ف

فاضل کوکلتاش، میر ۱۷- ۲۲

۳۷- ۳۰- ۳۷

فرخ، میرزا (بن میرزا شاه رخ)

۲۷- ۹۳

فردوس مکانی "بابر بادشاه"

۳۱ (نیز رک - بابر بادشاه)

فرید، شیخ ۵۶

ق

قاسم طغانی، میرزا ۲۲

قاسم نوک، میرزا ۵۵

قاضی قاضی ۱۹

قدس شان ۱۳

ع

عادل خواجه ۳۰

عبدالمغالی ترخان، میرزا ۳۳

عبدالرحمن دولت شاهي ۱۸

عبدالرحمن، میرک، (بن شیخ

میرک) ۶۳

عبدالرزاق معموری، میر ۹۳

عبدالعلی ترخان میرزا ۳۳- ۹۳

۹۳- ۹۵- ۹۵ ح

عبدالوهاب پورانی، شیخ ۳۱- ۳۳

۳۸- ۳۹

عبدی بن حاتم ۳۰

عربی گاهی ۳۶- ۳۶ ح- ۳۷

عرش آشیانی (آذربادشاه) ۳۵

(نیز رک آکبر بادشاه)

علی شیرازی، میان میر سید

(شیخ الاسلام)

رک سید علی شیرازی

منایت الله، مرزا ۹۸

عیسی ترخان، میرزا ۲- ۱۳- ۱۷

۳۸- ۳۹- ۳۹ ح- ۳۱- ۳۲

۳۳- ۳۵- ۳۶- ۳۸ ح- ۳۸

۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۶ ح - ۵۷

۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸

محمد خان شیبانی ۹ - ۱۰ - ۱۱

۱۲ - ۱۳

محمد صادق خان ۶۷ ح - ۶۸

۶۹

محمد صالح ترخان، میرزا ۲ - ۳

۴۲ - ۴۲ ح - ۶۱ - ۶۲ - ۶۷

محمد صالح ثانی، میرزا ۲ ح

محمد غالب، میرزا

(پسر محمد صالح)

۶۱ - ۶۲ - ۶۳

محمد قاسم بیگلار، میرزا

۳۱ - ۳۲ - ۵۱

محمد مقیم بخشی، میرزا ۷۲

محمد مقیم بیگلار

(برادر شاہ بیگ ارغون)

۲۱ - ۵۵

محمود پروندق، سلطان ۶۷

محمود لنگاہ، سلطان (لانگاہ)

۲۸ - ۲۸ ح - ۲۹ - ۲۹ ح

۳۰ - ۳۱

قرا بیگ خان ۸۹

ک

کوچک، میر (بن سبغان قلی) ۶۷

کبیک، ارغون، میر ۲۱ - ۳۷

گ

گوریہ ۷۳ - ۷۴ ح

(نیز رک مہتہ گریہ)

گھوریہ ۷۴ ح

ل

لطف اللہ ۹۵

لنگر خان ۲۹

م

مالدیو جود پوری، راجہ ۳۳ - ۳۴

ماہ بیگم، حاجی

(حرم میرزا شاہ حسن ارغون)

۳۸ - ۳۸ ح - ۳۱ - ۳۳ - ۳۹

۵۰ - ۵۵ - ۵۸ - ۵۹

محمد بابر بادشاہ ۱۴

(نیز رک ظہیر الدین محمد بابر)

محمد باقی ترخان، میرزا

۴۲ - ۴۲ ح - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸

۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ ح

ناهید بیگم (دختر ماه بیگم)
 ۵۵ - ۵۶ - ح ۵۶ - ۵۸ - ۵۶
 نجات خان ۵۶ ح
 نورالدین محمد جهانگیر بادشاه
 ۸۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷
 نور جهان بیگم ۹۵
 لوتی (جلاد) ۶۱ - ۶۲
 نوح ۴ - ح ۵
 و
 ورش خان؟ (قدس خان) ۱۳ ح
 ه
 هلاکو خان بن تولی خان
 (هولاکو خان)
 ۵ - ح ۵ - ۶ - ح ۶ - ۳۳
 همايون بادشاه ۳۲ - ۳۳ - ۳۶
 هوتی (جلاد) ۶۱ - ۶۲
 ي
 یادگار میرزا سلطان (مسکین ترخان)
 ۷ - ۵۹ - ۶۰ - ح ۶۰ - ۶۳

محمود خان بکھري، سلطان
 ۱۸ - ۳۵ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۵
 ۳۶ - ۴۷ - ۴۸ - ح ۴۸ - ۴۹
 ۳۹ ح - ۵۶ - ۵۹
 مراد حسين بيگ، مير ۳۹
 مرشد خان (ملا مرشد، بروجردی)
 ۸۶
 مرید بلوچ ۴۷
 مسکین ترخان ۵۹
 (نیز رک یادگار میرزا)
 مظفر خان
 (مير عبدالرزاق معموری)
 ۹۳
 معصوم بکھري، مير
 (مصنف تاريخ سند)
 ۳۵ - ح ۲۷
 مهتد گریه (گوریه) ۴۳ ح - ۷۶
 ح ۷۶
 مهر علیکه ارغون ۲۱
 میرک پورانی، شیخ ۲۷ - ح ۲۷
 ۳۲ - ۳۳
 میر کلان، سید ۳۵
 ن
 ناصر، میرزا ولد عیسی ترخان
 ۶۳

۲۔ اماکن جغرافیہ

- بندر لاهوری ۳۶-۸۱
 بکھر (۲۱-۲۲-۲۶-۳۱-۳۷)
 ۳۹-۴۱-۴۲-۴۳-۴۵-۴۶
 ۳۷-۳۹-۴۱-۴۳-۴۵-۴۶-۵۶
 ۵۹-۶۶-۶۶-۶۶-۶۹-۷۰
 ۸۳-۷۰
 بیجا پور دکن ۹۷
 پ
 ہاتر، موضع ۶۷
 ہتن شیخ فرید ۵۶
 پنجاب، صوبہ ۹۲
 پورار، موضع ۱۹
 ت
 تنی، موضع ۱۸-۲۱
 ترکستان ۵
 تغلق آباد ۳۷
 توران ۵-۹۱-۹۳-۹۳ ح
 تہتہ (تتہ) ۱۸-۱۹-۱۹-ح
 ۲۰-۲۱-۲۳-۲۳-۲۳-۲۳
 ۲۶-۳۱-۳۳-۳۳-۳۳-۳۷

الف

- احمد آباد ۹۷
 احمد نگر ۸۳
 ارک ۲۲
 اصفہان ۳۰-۳۰ ح
 اکبر آباد ۹۷
 اگر، محلہ ۵۱
 انرپور، موضع ۷۹
 اوج (اوجہ) ۲۷-۲۷-۲۷ ح-۲۸
 ۲۹
 ایران ۵-۳۰ ح-۸۵-۹۱
 ۹۱-۹۲-۹۲-۹۲ ح
 ب
 بازار سہرانی ۵۱
 باغبانان، قریہ ۱۵-۱۵-۱۵ ح-۱۸
 ہل دریا سندھ، مسٹری تاریخی
 "صراط مستقیم"
 (از ہمایون بادشاہ در سنہ
 ۸۹۵) ۳۶
 بندر کراچی ۸۱ ح

ر	۳۹-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶
راہمان، موضع ۲۵	۳۷-۳۹-۵۲-۵۵-۵۷-۵۹
رفیان، موضع ۴۹	۶۲-۶۵-۶۶-۷۰-۷۰-۷۰
رین ۳۵	۷۱-۷۶-۷۶-۷۹-۸۰
ز	۸۰-۸۱-۸۱-۸۱-۸۲-۸۳
زمین داور ۷	۸۳-۸۶-۸۷-۸۷-۹۰-۹۳-۹۳
س	۹۵-۹۸
ساتلمیر ۳۴	ج
سکھر، قصبہ ۲۱	جودہ پور ۳۴
سن، موضع ۳۳-۸۰-۸۰ ح	جون، قصبہ ۳۵-۳۶
سند ۴-۵-۵ ح-۶-۱۳-۱۵	جیحون ۹
۱۵-۲۰-۲۵ ح-۱۴-۱۸	جیسلمیر ۳۴-۳۶
۲۶-۲۶-۳۱-۳۵-۳۶-۵۸	چ
۶۵-۸۲	چاچکان، موضع ۲۵
سورت ۹۸	چار باغ بیلو ۳۱
سیوستان ۱۸-۲۱-۲۳-۳۵-۳۶	چندوکہ (چاندوکہ) ۲۲-۲۲ ح
۴۸-۶۸-۷۵-۵۲-۳۹-۳۸	خ
۷۱-۷۶-۷۶ ح-۷۷-۷۷ ح	خراسان ۵-۷-۹-۱۲-۱۲ ح-۱۳
سیوی ۱۳-۱۳-۱۵-۱۷	د
ش	دریبلہ، قصبہ ۴۹
شال ۷-۱۳-۱۷	دکن ۸۷-۹۷
شاہ گر ۷۷	
شورہ ۴۲	

قلعہ شاہ گر ۸۷

قلعہ لوہری ۷۷

قندھار ۵-۶-۶-ح۸-۸-۷-ح۸

۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷

۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲

۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸

ک

کابل ۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸

کاهان، قریبہ ۱۵

کشمیر ۹۷

ککراہ ۵۹

کنجاوہ ۱۷

کوہ لکی ۱۸-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳

۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲

کوہ مکی ۳۳

کھارہ ۲۸

کیچ ۲۵

گ

گجرات ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸

۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰

ل

لاہور ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴

لکھنوی ۵۸

لکی ۳۱

لوہری، قریبہ (لُہری)

۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶

ص

صوبہ تہتہ ۹۴-۹۵

ع

عراق ۴۰-۴۱-۴۲

علی پورہ، موضع ۴۳

عمر کوت ۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸

عید گاہ احمد آباد ۹۷

غ

غور ۷

ف

فتح باغ، قصبہ ۳۸

فرہ ۷-۱۲-۱۳

ق

قاہرہ ۴۰

قرا باغ ۶

قلعہ ارک ۲۲

قلعہ امیر ۸۳

قلعہ اکبر آباد ۸۸

قلعہ آلسور ۲۱-۲۲-۲۳

قلعہ بھکر ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴

قلعہ تغلق آباد ۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰

قلعہ سیوستان ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵

۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳

ن	م
۳۹	ماورا النهر ۵-۱۰
۷۱-۵۶	مستونگ ۷
و	مغلوارہ، محلہ ۵۱
والہ آباد، موضع (والہ)	مکلی ۴۳
۵۷	مکہ معظمہ ۴۳-۵۵
ونگہ ۴۶	ملتان ۲۷-۲۷-ح-۲۸-۳۰-ح-۳۰-۳۱
۵	۸۹-۵۶-۳۱
۳۲	منورہ، جزیرہ ۸۱ ح
ہالہ کنڈی	منورہ، موضع (جزیرہ منورا) ۸۱
ہرات ۶	مہران ۶۸
ہند ۲۶	میرزائی، محلہ ۵۱
ہندوستان	
-۵۸-۵۵-۴۷-۴۶	
۹۹-۹۳-۷۷-۶۶	

۳- فاسهاي كتب

الف	د
اکبر نامه ~	روضه الصفا ~
ت	ط
تاريخ سند (مير معصوم) ح ۲۷	طبري ~
(رک تاريخ معصومي)	ظ
تاريخ طاهري ~	ظفر نامه تيموري ~ ۵-۴
تاريخ گزیده ~	م
تاريخ معصومي ح ۲۷-ح ۵۶-ح ۸۳	مجمع الانساب ~
تاريخ همايوني ~	منتخب بي بدل يوسفی ~
ترخان نامه ۳-۴-۵ ح	ن
ح	نگارستان ~
حبيب السیر ۱۷-۴۰ ح	

۴- اسمای اقوام و قبائل

د	الف
راجپوت ۳۳	ارغون (ارغونیه) ۵-۱۰-۱۲-
زند (قوم) ۲۸	۳۳-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-
س	۳۱-۳۲-۳۶-۳۸-۳۹-۵۰-
سخته ۲۱	۵۱-۵۲-۵۳-۵۳-ح۵۳-۵۴-
سمه ۲۵-۲۲-۱۹	۵۶-۵۹-۶۳-۶۵-۷۱-۹۳-
سمیجه ۶۶-۵۸-۱۸	اوزبک ۱۱-۱۰-۹
سندی ۵۴-۵۲	ب
سوده ۸۷-۳۶-۲۱	برلاس ۱۳
ف	بلوچ ۲۹-۲۸-۲۷-۱۳
فرنگی ۷۳	ت
ق	ترخان (قوم) ۳-۵-۵-ح۵-ح۶-
قپچاق (قوم) ۸	۱۰-۱-۲۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-
قزلباش ۸۹	۳۲-۵۰-۵۳-۶۰-۶۵-۶۶-
ل	۷۱-۹۳
لنگاه ۳۰-۲۹-۲۷	ترک ۲۲
م	تکدری (قوم) ۸-۷
مغل (مغول) ۳۸-۳۷-۳۶-۸	ج
ه	جت ۲۸
هزاره (قوم) ۸-۷	د
	دادی (قبیله) ۲۸